

کرده آن شهر را از ترکان گرفت ولی طمع در دارالخلافه نمود و بتدایر مخصوص
عبدالدهله را باستغاده واداشت و او را دستگیر کرد.

چون این خبر بر کن الدوله (پدر عبدالدهله و عم بختيار) رسید خود را از سریر
برزمین افکند و ازا کل و شرب دست کشید و از شدت عم مننایه مرضی شد که دیگر
از آن خلاصی نیافت. برای گوشمالی پسر خود عزم تسخیر بغداد کرد عبدالدهله
برای جلب رضایت پدر رسولی پدرمار اودوری فرستاد و چون رسول شروع باظهار
مطلب کرد کن الدوله دست به نیره کرده حواست او را بقتل رساند ولی چون عیش
تسکین یافت گشت « بملان بگوئید آیا لشکر کشی بویه بغداد برای این بود که
بدرادزاده من کمک کنی یا اینکه حای او را بگیری؟ آیا میدانی که من نکران
به حسن فیروزان کمک کردم و بامن حویشاوندی نداشت، حال و مال خود را برای
اود ز معرص خطر گذاشتم و همینکه فاتح شدم مملکتش را تاورد کردم و یک درهم
از او تقاضا نمودم، همچس امرا عییم بن مرزبان را پادوری نمودم و او را به آذربایجان
عزوت دادم، وزیر لشکر خود را بکمکش فرستادم و او را بیماری مگرفتم تا ما بیک
باقی ماند و اساس فتوت و مردانگی مترلزل نمود؛ حال تو برای چند درهمی که
خرج کردی بر من و برادرزاده ام مست می نوی و طمع در املاک اوداری» این قبیل
اطهارات حوا بمردی آل بویه را ناب میکند که به قهط دایر و باعهیده و جنگجو بود
بلکه فتوت و مردانگی را شعار خود ساختند

عبدالدهله چون از حال پدر آگاه شد چاره حراین بدید که بغداد را
به عبدالدهله واگذار کرده به فارس مراجعت نماید در ۳۶۶ ز کن الدوله وفات
کرد و قبل از وفات پوزش پسر را بپذیرف و او را حاشین خود کرد و همداں
اطراف آنرا به حو الدوله (اموالحسن) و اصمهان را به مؤید الدوله (دوسر بنگر حو-)
تعویض نمود و بدآبان بصیحت کرد که پس از وی از عبدالدهله اطاعت کند و برک
هر گونه خلاف و معاقی بصاید

۱- اموال عمل بن عیید وزیر کنی الدوله در سیاست ملک رحس بپذیر و مال و مال و
و اخلاق کمتر بطیر داشت و در موارد متعدد از کنی الدوله مساعدت های ارزشوانی نمود

عبدالذوله معروفترین امیر آل بویه است و در طول سلطنت خویش در فتح بلاد و آبادی شهرها و ساختن کاخها صفت گماشت در ابتدای حکمرانی او عبدالذوله بنای مخالفت با او گذاشت و حتی حواسب راوی جنگیده شیراز را بگیرد. در سال ۳۶۷ عبدالذوله وارد بغداد شد و بختیار را بحکومت شام فرستاد ولی چون بار آن حواصب سرازاعب بیچید و جنگ بر حاسب عبدالذوله او را شکست داده و اسیر کرده شکست ، پس از آن موصل را بگیرد و سال بعد میان عارقین ، دیار بکر و بلاد دیگر بنسب او فتح شد و آقنداز او را سواحل دریای عمان ، شام و حدود مصر مسلم گردید و برای اولی دفعه در بغداد خطبه نام او خواندند عبدالذوله در آبادی بغداد بکوشید مساجد و بازارها را آباد کرد ، قنات در شده را بحریان انداخت ، صاحبان ابلاتک خراب شده را مر کرد ، آن اراضی را آباد کند ، در حق پیشوایان دین ، علماء و مؤدبیر ، قرناء ، عراء و شعفا بیکه در مساجد عزرا می نمودند و طبعه معین کرد ، راه عراق ، بامکه را آباد نمود برای فراری مهاجران که مدینه و غنات نعمه معین نمود و اطلس شامل حال کلیه دانشمندان علوم مختلفه گردید و حتی نصرانیان را حواصب کرم از بی بهره ماندند و عبدالذوله بود در حدود مصر بن هارون که عیسوی مذهب بود اخذ کرد از نازیرها را آزاد کند و فراری عیسوی موحهاب لارمه نماید

مؤیدالدوله برادر عبدالذوله که حکمرانی اعمه را با دست در طول این مدت بر اطاعت برادر بیچید طرف توجه و ذوق گشت و برخلاف او حصر الدوله از همان ابتدا اظهار مخالفت کرد سایر این عبدالذوله چون امور عراقی عرب را منظم کرد و گوسمانی حصر الدوله بر حاسب و در سنه ۳۶۹ بلاد او را بگیرد ، حصر الدوله بر د شمس المعالی فانوس بن رسمگیر بنامیده گشت و فانوس به فقط حصر الدوله را پناه داد بلکه او را در اعلاک خویش شریک خود گردانید

عبدالذوله منصور بن حصر الدوله را به مؤیدالدوله داد و او را از حاسب خویش حکمفرمای آن حدود کرد سپس دیور و ساوند را بگیرد و کردان اطراف موصل را شکست داد عبدالذوله برادر خود حصر الدوله را از فانوس بحواسب و چون مسئولی با حجاب مهران گردید مؤیدالدوله را بحسب او فرستاد در سنه ۳۷۶

آل‌ذی‌قربان و آل‌بویه
 گرگان بدست مؤیدالدوله افتاد . طرفداری نوح‌بن‌محمود سامانی از قاپوس و
 فرستادن لشکر بدان صوب سودی نبخشید .

سال بعد (۳۷۲) عضدالدوله بواسطه شدت مرض سرخ جهان فانی را یدود
 گفت وفوت او در مجامع و طبقات مختلف اثر عظیمی بخشید چه این امیر مردی بود
 عاقل ، فاضل ، باسیاست ، باهویت و طرفدار فضلاء و دانشمندان ، مروج علم و کمال
 آباد کننده شهرها و دستگیر ضعفا ، شخصاً با علماء و فضلاء مباحثه میکرده و از این
 جهت بارگاهش مجمع دانایان گردید و از برای او کتابها نوشته ارقبیل «ایصاح»
 در صرف و وحی و در قرآئت ، «ملکی» در طب و تاجی» در تاریخ - عضدالدوله عموم
 مذاهب را محترم میشمرده نسبت به فقرای سایر ادیان هم رأف می نمود و وقتی در
 شیراز بعضی از اهالی بر زردشتیان حمله آوردند و آنها را اذیت کردند عضدالدوله
 متعديان را گوشمالی سخت داد و حتی در تنبیه افراط نمود ، این امیر پر رنگ شیعه
 مذهب بود و آثار مذهبی از خود بیادگار گذاشت که از آن جمله است پند امیر در فارس -
 جنانة او را در حواجرم مطهر علی علیه السلام بخاک سپردند .

پس از فوت عضدالدوله رؤسای لشکر با پسرش ابو کالمجاز
 مرزبان (مصمص الدوله) بیعت کردند

سایر اخلاق
 بویه

در سنه ۳۷۳ مؤیدالدوله صاحب اسمعیل بن عباد که از فضلاء
 عصر خویش بوده و با نصایح عاقلانه روابط عضدالدوله و مؤیدالدوله را یکگونگی داشت
 صلاح چنین دانست که فخرالدوله را بر جای مؤیدالدوله نشاند .

بزرگان لشکر رأی او را به پسندیدند و فخرالدوله بگرگان آمد و با مصمص -
 الدوله روابط حسنه پیدا نمود . فخرالدوله در سنه ۳۸۷ وفات کرد و پسرش
 مجدالدوله (ابوطالب رستم) که در آن هنگام چهار سال داشت بمساعدت امرا بر
 تخت گرگان نشست و تدبیر ملک بردست مادرش که معروف به «سیده» است افتاد .
 قاپوس گرگان را از او گرفت و قلمرو اقتدار مجدالدوله منحصر بری و
 حدود آن گردید والدند مجدالدوله ربی بود بارأی و تدبیر و چون کلیه امور را
 در دست خویش داشت امرای آن دیار او را دستگیر کردند ولی مشارالیهما توانست

بتدبیر فرار کرده و از ندرین خسروی^۱ و پسر خود شمس الدوله که حکمرانی
همدان را داشت استمداد نماید کمک آنان مجدالدوله را دستگیر کرده
محبوس صاحب، پسر از مدنی صلاح داسب که باز هم اسماً مجدالدوله را حکمران
ری سارد و چون وفات کردین مجدالدوله و لشکر او محالفت شد مجدالدوله از
سلطان محمود عربوی مساعدت خواست و سلطان بری آمده بجای اینکه مجدالدوله
را مساعدت نماید او را دستگیر کرده بحر اسان فرستاد (۴۲۰)

اماد بعد از وفات اخلاف عضدالدوله ساری و خود گذاشتند **شرف الدوله**
برادر خود صمصام الدوله را دستگیر و بر چشمش میل کشیده بشیراز فرستاد .
پس از شرف الدوله در بغداد حطبه سام بهاء الدوله خواندند و بن او و صمصام
که خود را از قلعه شیراز مستخلص ساخته بود کار جنگ کسید تا اینکه صمصام
بواسطه بدرفتاری با دیلمیان کشته شد در همان احوال بهاء الدوله طایع الله را
دستگیر کرده قادر بالله را حلیفه ساخت و بتدریج بر فارس و خوزستان و کرمان
استیلا یافت پس از او بن سراسر سلطان الدوله جلال الدوله و ابوالعوارس
و مسرف الدوله کار جنگ کسید و ابوالعوارس سلطان محمود عربوی ساهنده
گشت شرح وقایع بن ابوکالیحاز سر سلطان الدوله و ابوالعوارس و جلال الدوله
در این مختصر نگنجد در هر حال قدرت دیلمیان منزل بسعت گشته بود و بفاق
اخلاف عضدالدوله وسایل امراض آن دولت را فراهم میساخت طغرل بیک
سلجوقی بسیاری از بلاد ایران را بحدب تصرف خویش در آورده بود ابو کالیحاز با طغرل
۱- خسروی حسین کرد آمارب لشکر در دیلمیه و در سمرقاج داشت خانه های او
در بادغانم ریاست لشکر دیلمی را داشتند موسوم به شاهنامه تصویب و بادغانم بر یواحی
دیلمی و چهار بند و بعضی از اطراف آذربایجان استیلا یافت عام در سنه ۳۵۰ وفات
کرد و پسرش موسوم به خسروی های او بنسب ابوالفتح بر عید متصرفات او را گرفت
چون بغداد بدورد حیات گشت خسروی قلاع و املاک او را تصرف خود در آورد و در حدود
دیلمی کردستان و همدان مدنی از روی عدل و میاست رفتار کرد خسروی در ۳۶۸ هجری قمری با
توکل گشت و پسر او اولادش متفرق گشت بعضی از آنها بر فخر الدوله رفتند و بعضی دیگر
جندت مجدالدوله را پذیرفتند مجدالدوله استملکت پسران خسروی را تصرف گشت و بی امور
آبحدود با بنای المرحم بدر بن خسروی گذاشت و او را فوت و قدرت بخشید و چنانچه در بعض
بعضه شد والده مجدالدوله دیلمی بازاری او را بسبب ریسر خود هاتق آید خانواده خسروی
باسطه ۴۰۶ در آحدود اقتدار خودی داشتند

از در صلح در آمد و دختر خود را در عقد آورد. در سنه ۴۴۰ ایو کالیجار رحلت کرد و در بغداد خطبه امام پسرش **الملك الرحيم** (ابو نصر حره هیروز) خواندند. این امیر لشکر بحاب فارس و اهواز کشید ولی طغرل در سنه ۴۴۷ وارد بغداد شد و «الملك الرحيم» را دستگیر کرد.

ابو جعفر بن دشمن زیار پسر حال مادر مجدالدوله دیلمی بوده

کاکویه

و از این سب مشهور به «ابن کاکویه» است. مادر مجدالدوله

او را حکمران اصفهان کرد و چون بن مجدالدوله و مادرش خلاف واقع شد این کاکویه مجدداً بر بد بقاء الدوله رفت ولی از بازگشت مشارالیها به ری این کاکویه مجدداً به اصفهان آمد و نمود و قندتی مهم رسانید و ملقب به علاء الدوله گشت و بر همدان و دیور استیلا یافت ولی از مسعود بن محمود سبکتکین شکست خورد باز دوم لشکر مسعود بر ریاست ابوسهل علاء الدوله را شکست داد و وارد اصفهان گردیده حرائر علاء الدوله را را با عازت بردند.

عالم مشهور ابوعلی بن سینا در خدمت علاء الدوله بود، کتب این دانشمند بنصب لشکر ابوسهل افتاد و به عربی فرستادند. این کتب در فتنه حسین بن عوزی در غریه طعمه خریق گردید. علاء الدوله با آن اوضاع و احوال دست از اصفهان و منصرفات خود برداشت تا اینکه در سنه ۴۳۳ وفات نمود و طاهر الدین ابومسعود فرامرز جای او را در اصفهان نگرفت. بعد از این خانواده در حدود اصفهان، نهاوند و همدان تا سنه ۴۴۳ هجری ادامه داشت.

فصل هفتم

فزنویان

سکتکین در زمان منصور اول سامانی البشکر غلام برك كه بریاست لشكر سامانیان رسیده بود کدورتی حاصل نموده بجانب غزنه روت و در آنجا تشکیل حکومتی داد . البشکر علامی داشت موسوم به سکتکین که بواسطه هوش و دکاوت و عمل و در اینطرف توجه واقع گشته داماد او شد . پس از البشکر و پسرش اسحق رؤسای لشکر در تعیین يك بهر رئیس برای خود مدنی اختلاف نمودند . با اینکه در سنة ۳۶۶ سکتکین را برای این امر از دیگران شایسته تر دانستند .

سکتکین چند مره به حاک هند لشکر کشید و با هندوها جهاد کرده پنجاب را بگرفت همچنین ستم و قصدا را تحت امر خود در آورد و بقدری متانت بخرج داد که افعایان مطیع او گشتند در سال ۳۸۴ که دولت سامانی مرابضعف و زوال می نیمود بوح بن منصور از سکتکین استمداد خواست و او هم بپسرش محمود بحر اسان آمده ابوعلی سیمجود و فائق را اسکب دادند محمود با طرف بوح حکمران بیسابور گردید و سکتکین در سنة ۳۸۷ وفات کرد

اسمعیل سکتکین قبل از فوت پسر کوچکتر خود اسمعیل را بجانشینی خویش معین نمود در آن هنگام محمود در بیسابور میگذرید و چون از فوب بندر امارت برادر مطلع گشت از طریق صلح در آمد تا اسمعیل ساطنت را باز محول کند چون این امر حاصل شد به جنگ او ستافت و ویرا سکتت داده جای بندر بسبب و بسبب به اسمعیل راف نمود

محمود

محمود که بعد از لقب به یمین الدوله گردید نزد گنبدیور پادشاه
 سلسلهٔ عربیان است و اول پادشاهی است که لقب سلطان
 گرفت در زمان عبدالملک بن یوح سامانی محمود بر حراسان استیلا یافته آن
 بلاد را ازید سامانیان خارج ساخت سپس قهستان بدست او افتاد و در ۳۹۳ هجری
 گرفت یمین الدوله سمرات لشکر پهنوستان کشید و پاهندوها جهاد نمود و همچنین
 ایلك حان ترك را که قصد حراسان داشت بکلی مهزم نمود و بر مازان انبر مسلط
 گردید سپس بلاد غوزرا (در سنه ۴۰۱) فتح کرده احکام اسلام را در آن حدود
 محری ساخت در سال ۴۰۲ دربار حوازم را حیره متصرفان خود نمود و در سنه
 ۴۱۶ قصد سوماترا کرد و پس از فتح آن و حدود بدست آوردن عمامه زیاد به معروف
 سوماترا را هم شکست و یک قسمت آن را بر به آزره در عنقه مسند فرار داد .
 در ۴۲۰ زی و حدود آنرا از مجدالدوله دپلمی گرفت روایت کنند این سلطان متعصب
 در این موقع بسیاری از کتب حکمت ، فلسفه و نجوم و رسائل معتزله را طعمه
 حریق ساخت و جمعی را باهام الحاد شکست . همه کتب که حدیث میسند است
 بر به حمل گردید فلک المعالی موجهی در تمام گران و مازندران خطه بنام
 محمود خواند پس محمود موسوم به مسعود دستان و او را فتح کرد این کاکویه
 عازم الدوله در اصفهان اظهار اطاعت نمود و در آخر یمین الدوله پسر خود مسعود
 را در ری مهیم ساخت

از وقایع مهم ایام محمود معرفی شدن برگان «عصره» در اطراف بلاد ایران
 است که شرح این واقعه در احوال سلجوقیان خواهد آمد

محمود در ۴۲۱ هجری وفات کرد این سلطان مردی بود عاقل ، متدین
 و خیر ، ارباب علم و معروف را در دربار خویش گرد آورد و بسبب به شعراء احسان
 زیاد نمود . مسهداً تجدید عمارت کرد و چون اهالی غوس زوار حرم مطهر حضرت
 رضا علیه السلام را آزاد میدادند غدیر اکید نمود که احدی بسبب به آنان ظلم
 و احتیاف روا ندارد . جنگهای سلطان محمود در غور و هند بیشتر عنوان جهاد و
 ترویج احکام اسلام را داشته است . زوی پسر فته این پادشاه جنگجوی پرزگی بود ،

ولی ناگفته نماند که رفتار او یادا شنندان بر رگی همچون ابوریحان بیرونی و فردوسی طوسی و آتش زدن کتب فلاسفه و حکماء در ری لکنه بر رگی اسد در تاریخ حیات این پادشاه بر رگی بسمی که بعضی گفته اند سلطان محمود علم دوست و معارف پرور بوده و او گرد آوردن شعراء و فضلاء در اطراف خویش قصد آن داشته که خویشان را از این حیث هم مسرور کند و دربار او کمتر از دربار سایر امیران و حکمرمایان نماند

پس از محمود بر حسب وصیت او پسر گن و حکمفرش محمود
مسعود
 خاسین وی گردید. طوئی نکسید مسعود برادر بر رگن محمد
 که در آن اوقات در اسمهان سر میبرد دعوی ناح و بخت کرد و محمد حاضر نگردید
 از در مسالمت در آید. علی نام حاجب که از نزدیکان سلطان محمد بود با یوسف
 سکنکین عم محمد همدست شده و او را دستگیر کرده رهام امور را در دست مسعود
 گذاشتند ولی مسعود آندو خائن را نکسید و احمد بن حسن هیمندی را که وزارت
 سلطان محمود را داشت و در آخر نام سلطان محسوس شده بود از زندان در آورده
 وزیر خویش صاحب

مسعود پادشاهی بود دلیر و معرفت دوست در عهد سلطنت خویش توانست
 در در حدود را در ممالک وسیع پدرش که در عهدان تاهند درستان امتداد داشت محمود
 داد و امراء و حکمرانان مختلف ایالات را در اطاعت خویش نگم ندارد و حتی
 دیار س که را در هند فتح کرد ولی فتنه عربها که در پیام محمود رخ نمود در زمان
 مسعود سدت کرد و سلجوقیان اکثر بلاد خراسان را ازید او مشرع ساختند و با
 اینکه مسعود در هر موقع که بایست بخرج میداد معدالک سلجوقیان شخص سلطان
 و سر کرد گاس را نکرات سکسب دادند و شهرهای مهمی را مانند نیشابور، بلخ و
 بخارا را در تصرف خویش در آوردند حال بدین سوال بود که مسعود پسر خود
 محمود را در ممالک سلجوقیان فرستاد و خود عزم هند نمود تا بجهیزات کاملی نماید
 نهایتاً بعضی از اسکیان مسعود بر او بشوریدند و در ادش محمد را سلطان نمودند
 طوئی نکسید که مسعود کشته شد (۴۳۲)

محمد کهایتی از خود بخرج بداد و لشکر بافش دست تعدی

مودود بن
مسعود

به مال و جان مردم دواز کردند . در همان اوقات مودود

بجو بخواهی پذیر بر حاسب و بر دیک عربه محمد را شکست

فاحشی داده او و پسرش احمد و جمعی دیگر را بکش و امر او قوت گروت و قد زنی

در هند مسلم گردید . ولی از طرف دیگر سلجوقیان روز بروز بر قدرت خود میامورید

و اکثر از حکمرمائی که دست نشانده غر نویان بودند در اطاعت خویش در آورید .

مودود از امرای سایر بلاد استمداد خواست و شخصاً برای جنگ با سلجوقیان از غره

حرکت کرد ولی بیش از یک منزل راه طی نکرده بود که متلاً بر سر قوننج شد

و به عربه یار گشت رحلت نمود (۴۴۱)

پس از مودود پسرش فقط بیخ روز بر حسب پندشست و امرای

سایر سلاطین
غز نوی

لشکر از حکمرمائی اوسرا رزده علی بن مسعود را پادشاه

خواندند عبدالرشید بن محمود که در آن هنگام در

حسب سر می برد خود را بجات داده و لشکر را به طرف خویش جلب کرده به عربه

آمد علی بن مسعود فرار کرد و عبدالرشید بر تحت عربویان تکیه زد . در سال

۴۴۴ طغرل نام که حاسب مودود بود پس از اینکه در جنگ با عر هار شاد بی بخرج

داد طمع در تحت و تاج غره کرده عبدالرشید را شکست طولی کشید که طغرل

سرای حیات خود را یافته بعقل رسید و فرج راه بن مسعود حکمرمای عربه سد

پس از هر خراد بر ادش ابراهیم حای او را گرفت و با چغری بیات داود سلجوقی

قرار دادی بست بدین مضمون که خراسان در دست سلجوقیان ماند و اواسان در دید

عربویان نهاد (۴۵۱).

ابراهیم لشکر به هندوستان کشید و فتوحانی نمود و بطور کلی

حکمرمائی بود عادل ، کریم و متدین ، هر سال مصحفی دست خود نگاشته

با هدایای دیگر بمکه میبردستاد و هاتش در سال ۴۷۱ هجری واقع گشت و پس

از او پسرش مسعود حاشی وی شد او هم در ۵۰۸ درود حیات گشت و پسرش

ارسلان شاه حکمرمای آن حدود گردید و برادران خود را گرفتند و بی صاحب

یکی از آنان (بهرام) نزد سنجر سلجوقی پناه برد و با مساعدت او توانست بر تخت غزنه نشیند و خطبه بنام خویش و سلجوقیان خواند . چنانچه در جای خود ذکر خواهد شد غوریان در زمان بهرامشاه و در عهد پسر او خسرو شاه غزنه را بگرفتند . (۵۴۷ و ۵۵۴)

بهرامشاه مردی بود معارف پرور و معاصر با سنائی عارف مشهور، بعضی از مورخین گویند که غزنه در زمان ملکشاه پسر خسرو در دست غوریها افتاد (۵۵۷)

فصل هشتم

سلجوقیان

نسب سلجوقیان به سلجوق بن دقاق که یکی از رؤسای ترک‌ها بوده
میرسد. این طایفه اردغر، ها که بعد از ورود به سلجوقیان شدند از ترکستان به ماوراء
النهر آمده و اول شخص از آنها که قبول اسلام کرد دقاق پسر سلجوق است
سلجوق در «جند» وفات نمود و چهار پسر داشت. موسی ارسلان بنقو، میکائیل،
اسرائیل و یونس. میکائیل در جنگ با ترک‌ها کشته شد و قوم و عشیرهش تحت
اطاعت پسران او، طغرل بیک، محمود چغری بیک، داود در آمدند و نزدیک بشارا
اقامت کردند.

سلطان محمود غزنوی چنانکه در فصل گذشته اشاره شد از قدرت سلجوقیان
در اندیشه بود بنابراین از دوستی در آمده و اسرائیل بن سلجوق (یا موسی ارسلان)
را استمالت نمود ولی چون اسرائیل در خدمت او آمد و پرا دستگیر کرده بهند
فرستاد و اهل و عشیرهش را در نواحی حراسان منقرق ساحب و با آنها سخت گرفت
بالتیجه عده کثیری از آنها بطرف کرمان، اصفهان و آذربایجان رفتند و در
اطراف آن بلاد آتش فتنه افروختند.

در نصیب حوادثی که در ماوراءالنهر رخ داد طغرل و داود با عشیره

طغرل

خود از حیث خون عمود کرده به حوادث آمدند و حکمران آنها حدود

بآمان غدر کرده بسیاری از آنها را نکشت بنابراین طریق مرو را گرفتند و از
مسعود بن محمود غزنوی طلب امان کردند. مسعود بجای اینکه آنها را تحت
حمایت خود قرار دهد لشکری به جنگ آنها فرستاد و در «سنا» قتال سختی رخ داد
و با اینکه در ابتدا فتح نصیب لشکر مسعود گردید در آخر شکست سختی خوردند.

مسعود دانست که هیبت سلاخفه در دل‌های سپاهیان‌ش حای گرفته و از کرده پشیمان شد ولی هر چه حواس آبان را بطرف خود جلب نماید میسر نشد و حتی طغرل در جواب چنین نگاشت

« اللهم مالك الملك توتي الملك من تشاء و تزع الملك ممن تشاء و

تعز من تشاء و تذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شئ قدير » ارمس

حواب معلوم میشود که طغرل چه در سرداشت خلاصه سلجوقیان لشکر عز نویان را بکرات شکست داده و ملاد خراسان را متصرف گشتند . در سنه ۴۳۹ طغرل داخل در نیشابور گردیده حطبه بنام او خوانده شد .

در سال ۴۳۳ طغرل عزم گرگان و طبرستان کرد و آن حدود را متصرف گشته بوشیروان پسر منوچهر را دست بشافه خویش نمود سال بعد حواردم ، ری و اطراف آن بدست طغرل افتاد . ابراهیم اینل (یمال) برادر طغرل بتدریح همدان و قلعه کنگاور را بگروت و سپس بتصرفات رومیان تاخت حکمران « ابحار » و جمعی از روحانیون عیسوی را اسیر ساخت . امپراطور روم با طغرل از در صلح در آمد و پادشاه سلجوق هم امیر ابحار را خلاصی بحسید و این اقدام موجب شد که در قسطنطنیه مسجد مسلمین را تعمیر کردند و مسلمانان را محترم شمردند . در ۴۴۲ طغرل اصفهان را از او منصور بن علاء الدوله بگرفت و ری را پایتخت خویش کرد . همچنین در سال ۴۴۶ بر آذربایجان استیلا یافت و از آنجا به ارمنستان شتافت و بین او و رومیان کمزورتی حاصل گشته کار بجنگ کشید و فتوحات نمایانی کرد . در سنه ۴۴۷ طغرل وارد بغداد شد و حطبه بنام او خواندند و **الملك الرحيم** آخرین سلطان آل بویه دستگیر گردید و دولت آل بویه در آن حدود سپری شد . قائم بامر الله حلیمه عباسی مراد راده طغرل (حدیجه از سالان حاتون) را بنکاح خود در آورد . طولی نکشید که موصل ، دیار بکر و سنجر تحت اقتدار طغرل درآمد و صلب بملك العرب و المشرق گردید

در سال ۴۵۲ برادر طغرل ، جعری بیک داود که امور خراسان در دست او

بود وفات کرد و از او چند اولاد د کوز ماقی ماند . الب اسلان ، یاقوت ، سلیمان و قاورن .

طغرل بوسیلۀ وزیر خود عمیدالملک کندری خواستار دختر خلیفه قائم بامر الله گردید و تا آن موقع مرسوم نبود حلقه نسی عباس دختر خود را بملوک بیگانه (غیر عرب) دهند. از این سبب در ابتدا حلیمه از قبول درخواست طغرل سر باز زد و حتی قصد نمود که بغداد را ترک کند ولی در آخر چاره ای جز تسلیم نندید و در ۴۴۵ بکاخ واقع گسب ، سال بعد طغرل در سن هفتاد سالگی دوری رحلت نمود. طغرل سلطانی بود حلیمه و عاقل و در پوشیدن اسرار خویش قدرت نفس داشت وزیر او عمیدالملک کملرک مردی بود دانشمند ، در کتاب عربی و سرودن اشعار تازی بد طولانی داشت هنگامی که طغرل میشا بود را فتح کرد در خدمت او درآمد در مذهب شافعی تعصب داشت و از فرط تعصب او عده ای از علماء خراسان بمکه مهاجرت کردند

پس از طغرل عمیدالملک کندری خواست سلیمان بن داود چغری بیک را سلطان کند و حتی خطبه نام او خواندند ولی در میان امرا اختلافی حاصل گشت و در آخر الب اسلان (محمد بن داود چغری بیک) را مرئوس سلطنت مساندند

وزیر الب اسلان **خواجہ نظام الملک** معروف است که در علم و معرفت و سیاست ملک و تدبیر امور معامی از حمتند داشته است

ملاحظه - این نکته قابل توجه است که یکی از بزرگترین و معتقدترین سلسله ای که بعد از اسلام در این کشور بلکه در مشرق زمین حکمفرمائی کرد و مهمترین ممالک اسلامی را در تحت فرمان یک دولت در آورد سلسلۀ سلجوقیان است . پادشاهان این سلسله اگر چه ایرانی براد بودند ولی من کراقتدارشان در ایران گردید و بحلق و حوی ایرانیان متعلق شده بواستند مانند سلاطین بزرگی که این کشور بوجود آورده حکمفرمائی گشت . وقتی که عظیم دولت سلطان محمود غزنوی و جهانگیری و فتوحات او را بخاطر آوریم بعبت خواجیم نمود که چگونه

س از محمود در اندک مدتی آن عظمت بر باد رفت و اقتدار غزنویان منحصر افغانستان و قسمتی از هندوستان گردید. این تفاوت فاحش بین این دو سلسله که بیچکندام ایرانی نبودند و یکی دودمت قلبی ازین رفته و دیگری سالهای متمادی ادای اقتدار بود از این نقطه نظر است که اساس سلطنت و جهاننداری سلجوقیانرا خواجه نظام الملک که یکی از بزرگترین رجالی است که ایران بوجود آورده گذاشت. وجود این دانشمند سیاسی یقینی در تاریخ این سلسله مهم است که بعضی از محققین ایام اقتدار سلجوقیان را عهد خواجه نظام الملک خوانند که قریب ۵۵ سال زمام امور مملکت را در دست گرفته با یک سیاست بی نظیری این کشور وسیع را اداره میکرد.

در سنه ۴۵۶ باخرآلبارسلان عمیدالملک کندی وزیر طغرل دستگیر شد و او را بمرور تبعید کردند و پس از یکسال به قتلش اقدام نمودند.

دراوائل سلطنت آلبارسلان امیر ختلان و بیغو حکمفرمای هرات غاصب گشتند ولی بزودی آن فتنه ها فرو نشست. همچنین « قتلش » سلجوقی جمع کنیری گرد آورده علم مخالفت برافراشت و قصدی را نمود ولی در حین جنگ کشته شد و نظام الملک در این واقعه شخصاً سلاح پوشیده بالشکریان مشارکت نمود و پس از فتح آلبارسلان را از کشتن امیران منع نمود. سپس سلطان سلجوقی بجانب گرجستان رفت و حکمران آن حدود را مجبور به پرداخت جزیه نمود و در آن احوال ملکشاه پسر آلبارسلان با مساعدت خواجه نظام الملک شهرهای مهمی را که در آن اطراف ارس واقع و متعلق بر زمین بود بگشودند (۴۴۶). سال بعد آلبارسلان از جیحون گذشته بطرف دجند که قبر « سلجوق » در آنجا بود رهسپار گردید حکمفرمای چند از در اطاعت درآمد و در سنه ۴۵۸ پادشاه سلجوقی رسماً ملکشاه را ولیعهد خویش کرد و از امراء دولت در این خصوص پیمان گرفت و در جمیع بلاد سلجوقیان خطبه بنام ملکشاه خواندند.

امیر سلجوقی کرمان قاورد، بمخالفت برخاست و نام آلبارسلان را از خطبه بینداحب. این پادشاه بدانصوب حر کب کرد و چون شکست بر ظلیعه قاورد وارد آمد

از در صلح درآمده از مافات پوزش طلبید. البارسلان نه فقط از تقصیر او در گذشت و حکمرانی آن حدود را مجدداً با او محول نمود، بلکه بهر يك از دختران او یکصد هزار دینار غیر از لباسهای فاخر اعطا نمود. از آنجا عازم فارس شد و قلعه استخر را فتح کرد در همان احوال خواجه نظام الملک یکی از قلاع مهم فارس را بگشود. در سنه ۴۶۳ آلبارسلان بر حلب استیلا یافت و خطبه بنام او خواندند.

یکی از وقایع مهم زمان این پادشاه جنگه او با امپراطور روم در «مانوس» است که با دو بیست هزار رومی و گرجی و روس به مقابل او آمده قصد بلاد اسلام نمود. البارسلان وقت جمع آوری لشکر نداشت و فقط با پانزده هزار نفر در مقابل دشمن شتافت و از رومانوس درخواست مهلت کرد. امپراطور جواب سخت داد و سلطان سلجوقی چاره جز جنگه نداشت. در روز جمعه هنگامی که خطباء بالای منابر مجاهدین اسلام را دعا میکردند البارسلان در حضور جمع بگریست و بااد همه بگریستند. سپس گفت هر کسی که مایل بر رفتن است برود و احدی مجبور بزیستن نیست. آنگاه تیر و کمان را بینداخت. دم اسب خود را شخصاً گره زد و کهن پوشید و شمشیر و گرز هر دست گرفت سپس بجانب رومیان رفت و چون نزدیک آنان شد از اسب پیاده گردید و سر بخاک هشته از حق تبارک و تعالی طلب فتح کرد. در همان هنگام جنگه در گرفت و نبرد هر دو شروع شد. مسلمین در میان لشکر روم واقع شده غبار مانع از شناختن یکدیگر گردید و در آخر فتح نصیب لشکریان اسلام شد و بقدری اور رومیان را کشتند که بحساب نیاید. در موقع کارزار یکی از غلامان مسلمین امپراطور روم را اسیر کرد و چون او را تمیشناخت قصد قتلش نمود یکی از مستخدمین رومی اشاره کرد که این اسیر «رومانوس» است و او را نبرد البارسلان بردند. سلطان سخت او را توبیخ کرد و پرسید اگر تو فاتح میگشتی با من چه رفتار مینمودی؟ گفت کاری که از آن بدتر تصور نشود. البارسلان پرسید حال کمان میکنی من در حق تو چه خواهم کرد. رومانوس جواب داد یا مرا خواهی کشت و یا در بلاد اسلام بمعرض نمایش میگذاری و آنچه باور نتوانم کرد عمو است که در

مقابل مال ازمن در گذری. پادشاه سلجوقی گفت بنف من غیر از این سوده و رومانوس متعهد شد که در وقت لزوم الب اسلان را بالشکر رومی کمک نماید و هزار هزار و پانصد هزار درهم بپردازد و کلیه اسیران اسلام را درزوم مستخلص سازد پس از این قرارداد الب اسلان ده هزار دینار پاد داد ناوسایل حرک خود را فراهم نماید و يك فرسنگ هم او را مشایعت کرد

هم در این سال «اتسره» حواری یکی از امراء لشکر ملکشاه زمله و بیست المقدس را فتح کرد در سال ۴۶۵ الب اسلان قصد ماوراءالنهر کرد و چون بادویست هزار سوار ارجیچون بگذشت یوسف نام حواری قلعهبان یکی از قلاع آن طرف را در نبرد سلطان حاضر ساختند و نصیرش بگفتند الب اسلان امر بهلاکتش داد یوسف کلام قبیحی را بد که موجب حشم پادشاه گردید و تیر در کمان گذاشت تا هدف سازد اتفاقاً الب اسلان که گویند هیچگاه تیرش بخطام میرفت در این موقع تیرش اصابت نمود و یوسف بر او حمله آورد اسلان بلند شد ولی سایش نعرینه بیعتاد و یوسف با کاردی که همراه داشت رحم کاری بر او وارد آورد و پس از چند روز در آن رحم الب اسلان بدیاری دیگر شناخت این سلطان مردی بود عادل، عاقل متدین با گنجه، کریم و دارای قلبی رقیق. ملکش نهایت توسعه یافت و بواسط وحدت اکثر ممالک اسلامی را بگم دارد

این پادشاه بعد از یا هیچده سال داشت که بر تخت سلطنت **ملکشاه** حلوس کرد و کلیه امور مملکت را از کلی و حرئی بدست حواجه نظام الملک داد و در تعقیب خدمات مهمی که نمود او را ملقب به «اتابک» کرد و در ابتداء سلطنت ملکشاه «النگین» حکمران سمرقند «ترمذ» را بگرفت و قاورد يك امیر سلجوقی کرمان قصد ری کرد ولی بر روی تدبیر حواجه نظام الملک این فتنهها فرو نشاند و پس از جنگ سختی که بر قاورد و سپاه ملکشاه رخ داد قاورد دستگیر گردیده کشته شد

در سنه ۴۷۳ شکست برادر ملکشاه بر بعضی از قطعات حرامان مستولی شد. ملکشاه بحاس او لشکر کشید و شکست محمود گردید مردم را پناه گاه خود قور داده

از در صلح در آید ولی چون مجدداً عاصی گشت در سنه ۴۷۷ ملک‌شاه او را دستگیر کرده چشمش را میل کشید هم در این سال سلیمان بن قنلمش انطاکیه را از رومیان بگرفت و دو سال بعد نیر حاب بدست ملک‌شاه افتاد و برای اولین دفعه به بغداد آمد و در سنه ۴۸۰ دختر خود را بحلیفه عباسی «المقتدی» داد.

در سنه ۴۸۲ ملک‌شاه لشکر کثیری گرد آورده قصد سمرقند نمود چه اهالی آنجا خود از اعمال حکمران سمرقند «احمد خان بن خضرشاک» به تنگ آمده محرمانه ملک‌شاه را بگرفتن آن بلاد تحریک کردند در این سفر خواجه نظام الملک رسول امیر اطورروم را که ناصعبان برای تقدیم پاج آمده بود با خویش همراه ساخت و چون به کاشغر رسید و عظمت دولت ملک‌شاه را دید مرخص گشت. پس از فتح سمرقند ملک‌شاه سمت به احمد خان تعدی روا داشت و او را ناصعبان فرستاد حکمران کاشغر سراطاعت فرود آورد و حطه را تمام ملک‌شاه کرد. سه سال بعد «فتش» بر حصص و نظام مستولی گشت

در دهم رمضان ۴۸۵ خواجه نظام الملک بدست یکی از فدائیان اسمعیلی بر دریاک

بهاوند کشته شد

سابقاً اشاره کردیم که عظم دولت سلجوقیان هنگامی بود

نظام الملک

که امور در دست خواجه دانشمند نظام الملک بوده و چون

پادشاهان آن سلسله از وجود او محروم گشتند دولت آنها رو بر وال و اعراس گذاشت

پس لازم است چند سطر از احوال این مرد بزرگ که یک چنان دولت بزرگی را

آداره میکرد گفته شود

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق معروف به نظام الملک و علم به امانک در سنه

۱- راجع به ثروت و جلال ملک‌شاه بدترین قسبه است که میشود که هنگام وفات دختر خویش بحلیفه چهارم امیر بکشد و سی شتر مرص بدینای رومی در اردانک و محمود اکثر بارها طلا و نقره بود عقیق و چهار قاطر مرص انواع دبا نارنگ و قلائد طلا و نقره حامل بارهای دیگر بودند و بر روی شش قاطر دیگر دوازده صندوق از نقره بود محتوی حواصیر گرانها و زیورهای که قیمت آن حساب نباید بر روی سی شتر مرص طلا بوده مرص بارها حواصیر و دوپس خاربه در مرصهای عجیب که مسافه دختر ملک‌شاه را که برای انواع حواصیر و طلا بوده احاطه میکردند

۴۰۸ در طوس متولد گشت . پدرش یکی از دهقانان طوس بوده که مال و مکنیت خود را از دست بداد و حسن هنوز شیرخواره بود که مادرش وفات کرد . چون بسن رشد رسید عربی را بیاموخت و شوق تحصیل علم و معرفت پیدا کرده در اندک مدتی مرد فاضل و دانشمندی گردید . سپس مدتی از عمر را در سفر و حضر گذراند و به خدمات دولتی مشغول گشت .

پس از اینکه مدتی در غریبه بسربرد به بلخ آمد و در آن شهر خدمت ابوعلی شادان را عهده دار گشت و کفایت و لیاقت ذاتی خود را بر وزداد . چون فوت ابوعلی فرارسید او را به الپ ارسلان معرفی کرد و در اثر کفایت و اظهار آراء سدید بمقام وزارت الپ ارسلان رسید و چنانکه گذشت پس از الپ ارسلان وزیر ملکشاه شد و کلیه امور مملکت بخدمت او افتاد . نظام الملک مردی بود سیاسی ، عالم ، متدین ، کریم ، عادل و حلیم عفو را بر انتقام ترجیح میداد و از خطای مقصرین مروی در میگذشت . اکثر سکون اختیار میکرده و در محضر او همواره دانشمندان و فقها و پیشوایان اسلام و اهل خیر و صلاح حضور داشتند . مدارس زیادی در اطراف معالک و مسیح سلجوقیان بر پا کرد و مدرسه نظامیه در بغداد که برگزین دانشگاه عالم اسلامی بوده از تأسیسات اوست . در ایام وزارت او راهها آباد گردید و پلها ساخته شد و آب و آجر ابر ، مجدداً بجزیران افتاد . در آخر عمر بین این دانشمندان و ملکشاه کدورت حاصل گشت و علت آن بود که عثمان پسر جلال الدین بن نظام الملک از طرف جد خویش حکمرانی مرو را داشت و سلطان شهنشاه ای موسوم به قودن در آن حدود فرستاد . بین عثمان و قودن تیره گشت و عثمان شهنشاه ملکشاه را در زندان افکند . چون قودن از زندان مستخلص گشت نزد ملکشاه آمده شکایت کرد و سلطان سخت متأثر شد خصوصاً که تاج الملک که حیات وزارت داشت نزد ملکشاه از حواجه سعایت مینمود . بنابراین سلطان سلجوقی بحواجه چنین پیغام داد : هر گاه تو نامن در سلطنت شریک هستی و دست تو دست من است بر خیر و حکمرانی کن و اگر بنایب من و تحت امر من هستی لازم است حد تابعیت و بیابستدا مراعات کنی ، اولاد تو هر کدام بر ولایت بردگی مستولی شده و به اینهم قناعت نکرده از حد خود خارج شده اند . چون حواجه پیر مرد هشتاد

ساله این بشنید جواب داد که سلطان بگوئید . که اگر میدانم که من شریک تو هستم پس اکنون بدان که تو باین مقام و جلال نرسیدی مگر بتدبیر و رأی من آیا ملکشاه خاطر ندارد که چون پدرش را کشتند من بتدبیر امر هر خاستم و یانغیان را قلع و قمع نمودم در آن اوقات بمن مستمسک میگشت و مخالفت نمیکرد چون امور او مرتب گردید همه بر سلطنت وی متفق گشتند و شهرهای دور و نزدیک را فتح کرد عالی و دانی تن باطاعت در دادند گناهان مرا میهمارد و گوش بسعایت دشمنان من میدهد باو بگوئید آن کلاه سلطنت بسته باین فرداست .

عجبا! پیش بینی نظام الملك شبه کرامت بود، چه همینکه قلم خواجه از کار افتاد شمشیر سلجوقیان هم دیگر کاری از پیش نبرد و دولت آنان رو باقران گداشت (شرح قتل خواجه در فوق داده شد)

یکماه بعد از فوت خواجه نظام الملك ملکشاه هم بدیاری دیگر

مرگ
ملکشاه

رفت (۴۸۵) . ملکشاه یکی از پادشاهان مقتدر است که در

این کشور بلکه در مشرق زمین سلطنت نمود و سعت مملکتش

از کاشغر تا انطاکیه بوده و امپراطور روم بوی باج میداده است . این پادشاه دارای حسن صورت و سیرت بوده و تعالیم خواجه در وی اثر کرده در زمان سلطنت خود مایل به ترویج عدل و داد و عمارت شهرها و ایجاد راهها بوده است . مانند الپ ارسلان رؤوف و مهربان بوده و گویند وقتی پس از صید امرداد شکارها را بشمارند و تعداد آنها بالغ بر ده هزار گردید . ملکشاه نهایت متأثر شد که بدون جهت خون حیوانات را ریخته و فرمود با ده هزار دینار صدقه دهند و از آن بدهند هر وقت شکار میرفت برای هر حیوان که کشته میشد یک دینار صدقه میداد .

پس از فوت ملکشاه زوجه او « ترکان خاتون » از معتدی

بر کیارقی و
برادرانش

خلیفه عباسی درخواست کرد تا پسر او محمود را بسلطنت بشناسد

پس درصدد بر آمد تا بر کیارقی را که پسر ارشد ملکشاه

و از زوجه دیگر او بود دستگیر نماید و تاج الملك در تمام این قضایا یاور خاتون بود

ولی چون فوت ملکشاه در اصفهان منتشر گشت بر کیارقی خود را پادشاه خواند و

صلاح در آن داشت که بااعلامان حواحه نظام الملک همصفت شده بجانب ری رود. ترکان خاتون از بغداد به اصفهان آمد و محمود را بر بخت بشامد بر کیارق اصفهان را محاصره کرد و تاج الملک دستگیر گردید باصرار طرفداران نظام الملک که او را در قتل حواجه رحیل میدانستند آن وزیر باندبیر را بکشتند. محاصره اصفهان بمسالمت خاتمه یافت و « ترکان » با پرداخت مبلغ پانصد هزار دینار از اموال سلطان ملکشاه بر کیارق را از تسخیر اصفهان منصرف کرد. بر کیارق بجانب همدان رفت و ترکان خال بر کیارق یعنی اسمعیل یا قوتی را بوعده اردواح فریفته او را بچنگک بابر کیارق تشویق نمود اسمعیل شکست خورد (۴۸۶) ولی تکش بن الپ ارسلان با لشکر فراوان قصد بر کیارق نمود و در همان احوال ترکان خاتون وفات کرد. بر کیارق بجانب اصفهان رفت و محمود او را استقبال نمود بعضی از امراء محمود که از آن جمله اسب « پلکا » نام بر کیارق را در حبس افکنند و قصد آن داشتند که ویرا اردیده بایضا کنند که محمود از مرض آنله رحلت کرد و امراء بر کیارق را از زندان خارج ساخته پادشاه کردند

در ابتداء مؤید الملک و معد و خیر الملک پسران نظام الملک ویرا برگزیدند. بر کیارق تکش را شکست داد پس از آن قصد خراسان نمود و برادر خود سنجر را حکمران آنحدود کرد

دیگر از وقایع ایام پادشاه جنگم ای او اسب نابرادر دیگرش محمد بن ملکشاه که مؤید الملک در آن دست داشت در آخر مؤید الملک بدست بر کیارق کشته شد و برادر صلح اتعاق افتاد و هر کدام بر قسمتی از ممالک پدر پادشاه گزیدند تا اینکه در سنه ۴۹۸ بر کیارق در راه بغداد رحلت کرد و پسر خود ملکشاه ثانی را بجاشینی خویش معین نمود

چون بر کیارق وفات کرد و بر حسب وصیه او ملکشاه بر تخت نشست و قصد عم خود محمد کرد ولی این جنگ برای او سودی مخشید نظر فدارانش گشته شد و بدو ملکشاه بن بر کیارق امیر گردید و سلطنت بر محمد بن ملکشاه مسلم شد .

سلطان محمد بن
ملکشاه
غیاث الدین

از وقایع مهم سلطان محمد یکی این است که احمد بن عبدالملک عطار از داعیان بزرگ اسماعیلی طایفه دیلمیانی را که در حصار دژ کوه (نزدیک اصفهان) اقامت داشتند بائین خود در آورد و متابعت او بسی نمر رسید و این وقایع قبل از سلطنت سلطان محمد بوده بنا بر این چون پادشاهی او را مسلم شد قصد تسخیر آن قلعه نمود و کار را بر محصورین سخت گرفت. احمد عطار نهانی پوریر سلطان، سعیدالملک که مذهب او را قبول کرده بود شرحی بیعزم داد و این وزیر توسط فساد سلطان محمد صد هلاکت او را نمود و قصیه کشف شد عمار و سعیدالملک پسر ای عمل خود رسیدند و هم در آن اوقات شخصی خود را با پیمانای زره و از مردم استمداد میکرد تا او را در منزلش رساند و همینکه یکنفر بیچاره دست او را میگرفت و بدرخانه اش که در انتهای کوچه بود میرسانید بعضی از اسماعیلیان از خانه بیرون آمده آن شخص را بدرون میکشیدند و میکشند و عده کنیری از این راه بقتل رسید و هیچکس از قصیه آگاه نبود تا اینکه گدائی وقتی از آنجا به راه ای شنید و مطلب کشف شد. مردم با آنجا ریختند و مناظر مس قبیح و هولناک دیدند بنا بر این اهل آن محل را سوزانیدند و اسماعیلیان را قتل عام کردند

عباس الدین محمد هنگام فوت پسر خویش محمود را بجاشینی معین کرد

(سنه ۵۱۱)

محمود بن محمد پس از اینکه چند صاحبی به بدرفتاری

سلطان سحر

سلطنت کرد قصد جنگ با سحر که در آن وقت حکومت

ممتدی در حراسان تشکیل داده بود نمود سحر در معادل او آمده ویرانزدیک

ساوه مکی معلوب نمود. محمود ساوه گریخت و از عم خویش معدرت خواست سلطان

سحر از سر تقصیر او در گذشت و ایالت عراق عجم و عرب را بوی داد و دختر خویش

ماه ملک خاتون را در عقد او در آورد و از آن تاریخ سلطان سحر صاحب سریر

سلجوقیان شد

بولد سحر که آخرین پادشاه بر رگ آن سلسله است در شهر سحر (در آسیای -

صغیر) در سنه ۴۷۹ رح داد و قریب ۶۲ سال بحویتی سلطنت نمود. دانشمندان و

شهر را طریقی توجه قرار داد. انوری، معزی، ادیب صابر ازخوان احسان او تمتع یافتند.

وقایع مهمی در زمان این پادشاه رخ داد که در اکثر آنها سلطان سنجر رشادت بخرج داده است. در سنه ۵۲۴ هـ. ق. سمرقند احمد بن سلیمان از در مخالفت در آمد سلطان آن شهر را بگرفت و احمد را بپخشید و حتی پس از مدتی مجدداً او را حاکم سمرقند نمود. همچنین بابر از در اداء خود مسعود در عراق جنگ سختی نمود و او را از برای در آوردن و از روی جوانمردی قلم عفو بر تقصیر او کشید و سلطنت عراق و آذربایجان را باو داد و امارت عراقی عرب را به برادر وی طغرل پیشین محمد مفوض نمود. سلطان سنجر بهرامشاه عزنوی را تقویت کرد و او را بر سریر آباء و اجدادی خویش نشاند ولی چون پس از مدتی از پرداخت خراج مضایقه نمود سلطان بطرف او متوجه شد و بهرامشاه از در اطاعت در آمد و سنجر او را گرامی داشت باز هم از حکمران سمرقند و از مخالفت بلند شد سنجر پسر او نصر خان را والی آنجا نمود کرد امراء سلطان سنجر او را وادار به جنگ قراخانیان که طایفه‌ای از ترک‌ان بوده و مرافندار آنها در حوالی کاشغر روز بروز افزوده میگشت نمودند. بعضی از قراخانیان در معادل پیشکش پنجه را از اسب، پنجه را از شتر و پنجاه هزار گوسفند در حوالی صلح کردند و سلطان این پیشنهاد را قبول کرد ولی مورخان که پادشاه قراخانی بود و قدرت و معودی داشت عزم جنگ کرد و شکست بر لشکر سنجر وارد آمد و شکوه او نقصان پذیرفت. در اغلب اوقات اسیر حواریه شاه که شرح حال آن در تاریخ حواریه مشاهیر خواهد آمد علم مخالفت بر می افراشت و اغلب مغلوب میگردد و سنجر از روی رأفت از سر تقصیر او دره بگذشت

پس از واقعه قراخانیان بواسطه غلبه سنجر بر علاءالدین غوری (۵۳۴) مجدداً هیبت او در قلوب اسیاع حایگبر شد با اینکه مقاتله باغرها پیش آمد و سلطان اسیر گردید.

توضیح این قضیه آنکه در زمان سنجر چهل هزار خابواری از بررگان غر که در ابتدا در حواریه سر میبردند در واحی ختلان و بلخ و اطراف آن اقامت گرفته

متعهد شدند که هر سال بیست و چهار هزار گوسمند تسلیم خوانسالاران سنجر کنند اتفاقاً مناقشه‌ای بین غران و یکی از خوانسالاران سنجر رخ داد و از آن تاریخ غران با زن و بچه خود بنای تضرع و زاری گذاشته و متعهد شدند که اگر سلطان ارتقصر آنان درگذرد غیر از آنچه متعهد شده‌اند هر خانوار یکمن تکره تقدیم خواهد نمود سنجر خواست این پیشنهاد را قبول کند ولی بعضی از امراء او را از قبول این امر باز گرداند و غزها دست از جان برداشته به مدافعه پرداختند و لشکر سلطان بسختی شکست خورد و سنجر را در بین راه یاد مر و باروجه اش اسیر ساختند . غران پس از نهب و غارت مر و بظرف نیشاپور و سایر بلاد خراسان آمدند و در هر حادثه ستم دراز کرده از نهب و غارت و کشتن بردگان و دشمنان و سایر اهالی چیزی فرو گذاری نمودند و حتی تا کرمان رفتند و دولت سلجوقیان کرمان را هم منقرض کردند .

سلطان سنجر مادام که ترکان خاتون روجه اش حیات داشت فکر چاره برای فرار نمی نمود . ولی همینکه زوجه او در ۵۵۱ هجرت کرد اندیشه استخلاص خود نمود و با تدبیر حاکم ترمد که برای او کشتی در کنار حیچون مهیا ساخته بود خود را به قلعه ترمد رسانید و از آنجا بمرودت و چون خرابی مر و اوضاع شهرها نیکه بردست غرها افتاده بود بدانست از کثرت آندوه جان به جانبش تسلیم نمود (۵۵۲) پس از سنجر طسولی نکشید که بلاد خراسان بسندت حوادر شاهیان و غوریان افتاد .

در ابتداء سلطنت سنجر بدین قضیه اشاره شد که چون شکست بر محمود بن ملکشاه وارد آمد ، سلطان سنجر از سر تقصیر او در گذشت و امارت عراق عجم و عرب را به او داد و دختر

سلجوقیان عراق

خود را بپناکش در آورد . محمود بن ملکشاه پس از چهارده سال سلطنت در سنه ۵۲۵ هجری در همدان بدار عقی شتافت و بر حسب اراده سنجر طغرل بن محمد بن ملکشاه بر سریر حکمرانی آن ایالت تکیه زد و او هم در سنه ۵۲۹ هجری در گذشت و برادرش مسعود پادشاه گشت و با مستر شد و راشد خلفای عباسی بکنگید و در عراقین و آذربایجان و فارس

حکمران بالاستقلال شد برآردان و خویشاوندانش بمخالفت برخاسته و مسعود
آمان رامعلوب و منکوب کرد .

سلطان مسعود به فطع امیری بود باشهامت و تهور بلکه در بئذل و بخشش و
دلجوئی از فعا و درویشان داد مردانگی بنادتا اینکه در سنه ۵۴۷ بعد از هجده سال
سال سلطنت در همدان وفات نمود پس از وی برآرداده اش **ملکشاه بن سلطان محمود**
و بعد از برآرد **ملکشاه سلطان محمود** (عیث الدین) معروف به تقسیم امیر المؤمنین
پادشاه گشتند چون عیث الدین در گفتن سلیمان بن محمد بن مسعود از موصل
بهمدان آمده بر تحت شمس و برای جلب رصایت **ایلدگز اتانک** آذربایجان که نمود
و قدرتی داشت از اسلان بن طغرل را ولیعهد کرد چه مادر اسلان را مسعود پس از فوت
طغرل بن محمد به ایلدگز داده بود با همه این احوال سلطنت سلیمان پیش از شش
ماه و کسری نکشید (۵۵۶) و از اسلان بن طغرل شاه شد و در سنه ۵۷۱ وفات نمود

پس از او پسرش طغرل بن اسلان که مرد شجاع و رعیت پرور بود جای او نشست و
چون ایلدگز در زمان او وفات کرد بین طغرل و فرزند اسلان پسر ایلدگز نزاع
واقع گشت و پس از فوت فرزند اسلان حوادثی رخ داد که بکش حواری شاه بتحریر
قتل ایلیانح بن جهان پهلوان محمد به حساب عراق دومی تبه لشکر کشید و در دفعه
دوم طغرل در حین جنگ کشته شد و تمصیل این قصیه آنکه این سلطان در آرزو از
عرو و حوامی مسد در همدان محاربه رفته و این اشعار را میخواند

چو دران لشکر گس بر حساب گرد روح نامداران ما گشت درد
من آن گرز یک زخمه برداشتم سپه را همسان حای نگذاشتم
خروشی خروشیدم از پشت دین که چون آسیا شد بر ایشان زمین

ولی بجای اینکه گرز را بر سر هتلق ایلیانح کوبد بدست است خود رد و از

آن بیفتاد و قتل او را بکشت و سلسله سلجوقیان عراق منصرف شد (۵۹۰)

اولر امیر سلجوقی کرمان قاورد بن چمری بیک بن میکائیل بن-

سلجوق است که در سنه ۴۳۳ از طرف عم خود طغرل بیک

امارت آن حدود یاعب و در سنه ۵۰۰ فارس را بگرفت این

**سلجوقیان
کرمان**

امیر در زمان ملک‌شاه غنم محتاج‌العب در افراسیاب و شرح آن در مصحح احوال آن پادشاه گذشت. پس از او قاوورد پسرش سلطان شاه حسب الامر ملک‌شاه جای او نشست و در سال ۴۷۱ هجری قمری را بنزد خود گنج و تورانشاه بن قاوورد قائم مقام او گشت و به عدل و داد حکم‌رایی نمود. بر خلاف او پسرش امیران شاه در زمان خویش به ظلم و ستم پرداخت تا آنکه او را به قتل رسانیده (۴۹۲ هجری) و ارسال شاه بن کرمان شاه بن قاوورد را به جای وی رسانیدند. پس از او معیت‌الدین طغرل شاه بن محمد امیر آندوود گردید و چون وی رحلت نمود بنی اولادش بر او در گرفت و احوال کرمانیان سخت درهم شد تا اینکه محمد بن بهرام‌شاه بر تخت سلطنت نشست. در سال ۵۸۳ هجری بر کرمان مستوفی گردیده دولت «قاوردیان» را محسوس ساختند.

اتابکان

نسب اتابکان فارس به سلجوقیان می‌رسد که در خدمت سلجوقیان به منصب حجاب یافتند، اولاد وحشم خویش حجاب فارس رفت و بر شهر شیراز مستوفی گردید و سلجوقیان سیرده سال بعد و دارو ساختن عمارات حکم‌رانی کرد و در سال ۵۵۷ هجری حیات گنج و رنگی بنی مودون برادر سلجوقیان، نوشسته با سوهو جوهر خود «سائق» نام که طمع در ملک کرده بود جنگید و او را شکست داد. چون او شکست پسرش ملک بن رنگی صاحب نجب و نایح فارس شد و حواحه امین‌الدین کاروبی را که در سخاوت و کرم و حمایت اهل علم و فضل نام نیکو از خود باقی گذاشته وزیر خویش ساخت پس از او طغرل بن سلجوق بعد از او سعید بن رنگی حکم‌رایی نمودند. سعید یکی از اتابکان مشهور فارس است که در هنگام برآمدن مکرّم گسودی و در بر داد دلاوری دادی. در سال ۶۱۴ هجری سلطان محمد حوازه‌ساز امیر گنبد و

اتابکان فارس
(سلجوقیان)

چون مرتبهٔ لیاقت و استعدادش دید مجدداً حکمرانی فارس را باو ارزانی داشت ، ولی تعهداتی را قبول کرد که پسرش ابوبکر آنرا پسندید و بیس پدر و پسر کار بجدال کشید و ابوبکر گرفتار شد . در سنهٔ ۶۲۲ سعد بن زنگی بدیاز دیگر شتافت و پسرش ابوبکر حای و پرا بگرفت و معاصر با افصح المتکلمین سعدی شیرازی است که نام آن اتابک را تا ابد باقی گذاشته و فرموده است

هم از بخت فرخنده فرجام تو است که تاریخ سعدی در ایام تو اسب
 اتابک ابوبکر گوی عدل و داد از اسلای خویش بر بود و اهل هر وصال و آریاب
 معرفت و کمال را گرامی داشت ، نسبت بر هاد و عباد کمال لطف نموده و در آبادی
 شیراز و ساختن بیمارستان ، همت گماشته است . با همهٔ این مراتب اتابک مذکور
 وزیر دانشمند پدر خویش عمیدالدین را با تمام سارش بسا خوار و مشاهیران در زندان
 افکند و این دانشمند بقیهٔ حیات را در خمس سربرد .

اکنای قان لقب اتابک ابوبکر را قتلخ خان مقرر داشت و چون مغولان در
 ایران بنای تاخت و تاز گذاشتند و خرابیهای بی حد و اندازه نمودند ابوبکر بن سعد بن
 زنگی نزد اطاعت درآمد و با تقدیم مال و فرستادن پسر خود سعد بن ابوبکر نزد
 هلاکوخان خطهٔ فارس را از آسیب و تخریب و قتل عام محفوظ داشت . ابوبکر
 در سنهٔ ۶۵۸ بدرود حیات گشت و پس از او پسر گان شیراز پسر او محمد را که هنوز
 صغیر بود پادشاهی برداشتند و امور آن حدود در دست مادر محمد ترکان نام که
 زنی باتدبیر بود افتاد . محمد پس از دو سال بجهان دیگر شتافت و محمد شاه بن
 سعد بن زنگی حکمران فارس گردید . به عیش و نوش پرداخت و مادر ترکان خاتون
 بنای مخالف گذاشت . ترکان هم با امرای معول متفق گشته و محمد شاه را دستگیر
 کرده نزد هلاکوخان فرستادند و سلجوقی شاه بن سلفر شاه که از طرف مادرش
 پادشاهان سلجوقی میرسید حکمران فارس گردید . این امیر ترکان خاتون را در
 حبالهٔ نگاه خویش در آورد ولی یکشب در پایان مستی امرداد تا او را بکشند و بعد با
 مغولان بنای مخالفت گذاشت . در آخر در سنهٔ ۶۹۲ با هلاکوخان دستگیر گردیده
 کشته شد و بعد از قتل او چون از خانوادهٔ سلجوری مردی که قابل امارت باشد نمانده

بود هلاکوحان ایالت فارس را به آتش مختون دختر سعدبن ابوبکر داد و آتش آحرین حکممرمای اتابکان فارس است و در عقد منکو تیمور پسر هلاکو در آمد آتش در سنه ۶۸۶ بدیاری دیگر بسیار گردید .

ایلدگر یکی از غلامان مسعود سلجوقی بود که از غرط

اتابکان
آذربایجان

لیاقت و ایراد کفایت در سلک امراء منتظم گردید و به لقب

اتاسکی معتبر شد در آخر حکمرانی آذربایجان یافت و امر

اوقوت گرفت چنانکه از سلان بن طغرل سلجوقی در پادشاه عراق نموده امور آن

حدود هم در دست او افتاد چون ایلدگر در سنه ۵۶۷ بدار عقی خرامید پسرش

محمد بن ایلدگر حای وی نگرف و در کمال استقلال در آذربایجان و عراق

بحکمرانی پرداخت تا اینکه در سنه ۵۸۶ بدار آحرین شتافت و قزل از سلان بن ایلدگر

که از طرف سلطان طغرل منصب امیر الامراء یافته بود حکمران آن دیار شد ولی

طولی نکشید که بن قزل از سلان با طغرل کدورت حاصل گشت و کار به معجزات

کشید در آخر قزل از سلان در دست امراء خود یاد از سر تیغ هدائیان گشته شد (۵۸۸)

بدار گشته شدن قزل از سلان ابو بکر اتابک محمد در حای عم خود بسند

و سلطان طغرل از رندان قزل از سلان مستخلص شده به عراق رفت بن ابو بکر بن

محمد در ادبش قتلغ ایساح کار ممتاز کشید و ابو بکر فائق آمد و در سنه ۶۰۷ در حلب

نمود سی اوقوت او را درش حکمران آذربایجان شد و در آخر سلطان جلال الدین

قصد آن دیار نمود و سلسله اتابکان آذربایجان را منقرض ساخت

فصل نهم

اسماعیلیان

راجع بآئین اسماعیلیان و اساس عقیده آنها در اصول گذشته شرحی گفته شد و خلاصه این است که این جماعت تا حضرت امام جعفر صادق با شیعیان اثنا عشریه موافقت و پس از آنحضرت، گروهی اسماعیل بن جعفر را که در زمان پندر هفتاد و هفتاد سالگی متولد شدند و بتدریج محمد بن اسماعیل را پیغمبر دانسته و بر این عقیده شدند که حق جل و علا هفت پیغمبر یا «باطق» فرستاده آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و محمد بن اسماعیل و هر يك از اسماء هفت خانبختین یا امام صامت دارد. صاحب اول که یازدهمین پیغمبر است «اساس» نامیده شد و گفتند همچوین که علی علیه السلام امام اول است و «اساس» حضرت رسول اکرم بوده عبدالله بن میمون القدرح اهوازی هم «اساس» محمد بن اسماعیل است. عبدالله القدرح چنانکه اشاره کرده ایم در دربار کی بوده و میتوان گفت بسیار اعتقاد اسماعیلیان را که تا آن زمان ورقه کوچکی نبش بوده و بسایر شیعیان خرد را امام و تأویل احکام چندین فرقی نداشته اند او نهاد و اساس جدیدی بر پا کرد و بالنتیجه اعلامی در زمان خلافت تولید گشت که در و شام و آن سوی دشوار بود

داعیان اسماعیلی برای ثبوت عقیده خود نسبت به اهمیت عدد هفت میگفتند و یکی از حجتهای آنها این بود که اگر قدری در آفاق بشر افکیم و در حلق عمیق شویم خواهیم دانست که عدد کامل هفت است مثلاً آسمانها هفت مرتبه در هفت هفت طبقه است هفت اقلیم و هفت دریای بزرگ حلق شده و سوره فاتحه هفت آیه است و قس علیها پس اسماء هم هفت نه و نامه هفت تنند همچوین راجع به هفت عدد در آمده حدیثها اقامه میکنند چه بتعریف آنها آخرین امام دوارد

حاشیین یا بعیب دارد مثلاً در اهمیت عدد همت و دوازده طالب را متوجه اینگونه سؤالات می نمودند که چرا تعداد سیارات هفت است و تعداد پرورج دوازده ، برای چه هفته همت است و سال دوازده ماه ، به چه جهت دسر و صورت انسان بیش از همت روزنه نیست (دو گوش ، دو چشم دو سوراخ يك دماغ و يك دهان) خلاصه از زمان عبدالله القداح مذهب اسمعیلیه بتدریج با سایر مذاهب شیعه اختلاف پیدا نمود بعسمی که سایر شیعیان هم از آن میراث بودند ولی از طرف دیگر مذهب اسمعیلی طرفداران جدی پیدا نمود تا بالأخره تأسیس سلطنت فاطمی را در مصر نمودند در سبب حلیمه فاطمی ریاضه ازحد بحث شده و جمعی از مورخین بر رگی و محققین بر این عقیده اند که آن حلیمه از اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها بوده بلکه از اخلاف همان عبدالله بن میمون القداح اهواری می باشند یعنی ایرانی الاصلند .

در آئین اسمعیلیان نه فقط احکام تأویل میگشته بلکه بر این عقیده بودند که محمد بن اسمعیل باطن احکام را آورده و برای پیروان خود درحاتی قائل بودند و در درجهٔ مهم در عم آنها سالک بمقامی میرسید که هر گونه نظریه فلسفی را که میخواست میتوانست قبول نماید

یکی از مبلغین بلکه از رؤسای نامدار اسمعیلیه حسن صاحب
 حسن صاحب
 اسب پدر حسن ، علی بن محمد خمیری از کوفه بهم آمد و حسن در آن شهر متولد گردید و در ابتدا مانند پدرش شیعهٔ اثنی عشری اسب بتدریج داعیان اسمعیلی او را بمذهب خود در آوردند و بدست مؤمن با داعی بیعت کرد و بر اویتی ابن عطاش (احمد بن عبدالملك) که یکی از پررگترین داعیان اسمعیلی در ایران بود حسن را درری بدید و پسندید او را نصیحت نمود که بخدمت حلیمه فاطمی در مصر رود حسن در سنه ۶۹۹ عازم مصر گشت و در آنجا داعی الدعاه کمال بذیرائی را از او نمود و هشتمین حلیمه فاطمی مصر « المستنصر » در حق او ابواعه محبت بجای آورد ولی حسن موفق بملاقات او نگشت . مستنصر دو پسر داشت مستعلی و نزار . حسن طرفدار برادر گردید و پیروان مستعلی اردو بمحافظت

با او در آمدند تا اینکه پس از هیجده ماه توقف در مصر او را وادار بترك آن دیار کردند

چون حسن در سن ۴۷۳ به ایران مراجعت کرد شروع دعوت بنام برادر پسر بر گتر مستنصر نمود و از آن تاریخ بین اسمعیلیان ایران که طرفدار نزار گشته‌اند و اسمعیلیهای شمال آفریقا که مستعلی را پس از مستنصر میدانستند اختلافی حاصل گشت حسن صباح در اندک مدتی دامنه تبلیغات خود را در یزد ، کرمان ، طبرستان ، دامغان و سایر نقاط ایران توسعه داد و در سن ۴۸۳ که از حایب احوال مساوی است و احساب حروری «اله الموت» قلعه الموت را که همان «اله الموت» است بگرفت و بر قدش افزوده گشت . طولی نکشید که قلاع محکم شاه دژ خالنجان (نزدیک اصفهان) سیس ، تون ، قائن و قلعه های محکم دیگر در سایر نقاط ایران بردست پیروان او افتاد و حقیقتاً تشکیل دولتی در میان دولت سلجوقیان داد حسن برای پیروان خود درجاتی معین کرد رئیس کل را (داعی الدعاء) در میان غیر اسمعیلیان معروف به (شیخ الجبل است) نامید پس از او مقام داعی کبیر و سایر داعیان است سپس مراتب «رفیقان» و «لاصقان» و «فدائیان» است اما فدائیان گروهی بودند از جان گذشته که بفرمان شیخ الجبل قتل‌هایی مرتکب گشته خوی و بیم در دل خاص و عام انداختند گرچه این طایفه از اسرار مذهب اسمعیلی واقف بودند معذک نباید تصور کرد که تمام آنها مردمان بیسواد بودند بلکه برعکس در میان آنها کسانی پیدا میشد که بر بائنه ای اروپائی آشنائی داشته و در خیمه «صلیبیون» داخل شده و بلباس روحانیون عیسوی در آمده مقصود خود را که قتل یکی از امراء عیسوی بود انجام میدادند. بقدری حسن صباح در میان پیروان خود مقرب گشته بود که هر گاه مادران مشاهده میکردند که فرزندان آنها رنده بر گشته و مقصود او را انجام نداده‌اند نهایت مکدر گشته گریه مینمودند .

حسن صباح مدتها از قلعه الموت خارج نگشت و حتی بندرت از خانه خود بیرون می‌آمد . روزگاری برهد و تقدس و تبلیغ آئین خویش و مراعات احکام شرع در میان پیروان خود میگذاشت حتی دوسر خود را که مرتکب امر حلالی شرع

گردیدند، بقتل رسانید. صیت اعمال و درفتار او تا آسیای صغیر و شام رسیده مخالفین را سخت متوحش ساخته بود.

جانشینان حسن
حسن صباح در سنه ۵۱۸ در زمان سلطنت منجر رحلت کرد و کیا بزرگ امید را بجای خود معین نمود.

در زمان او عنده کثیری بدست فدائیان کشته شد که از آن جمله است خلیفه فاطمی الامر بالله و خلفاء عباسی المسترشده و الراشد مخالفین هم پسختی از اسمعیلیان انتقام می گرفتند و در بعضی نقاط آنها را قتل عام کرده از سرایشان مناره ها می ساختند

کیا بزرگ امید هم در سنه ۵۳۲ وفات کرد و پسرش محمد جای او نشست و تا سال ۵۵۶ ریاست اسمعیلیان ایران را داشت پس از او پسرش حسن معروف به «حسن علی ذکره الاسلام» خود را به خلیفه فاطمی منسوب داشته مستقلاً دعوی امامت کرد و در سنه ۵۵۹ مجمعی بنام عید قیامت تشکیل داد دعوی خود را آشکار ساخت و مدعی بود که احکام اسلام را بر حسب طاهر عمل نمایند رشیدالدین فضل الله مورخ مشهور گوید از آن تاریخ این طایفه را ملاحده نامیدند. حسن بن نامودیلمی که برادرزن او بود و برادر سنه ۵۶۱ بکشت و نورالدین محمد بر جای پدر تکیه زد و در میان انتقام کشید. این شخص گرچه دارای مسلک و مشرب فلسفی بود ولی عقیده پدر و تعلیمات او را انتشار داد و در سنه ۶۰۷ وفات کرد پسرش جلال الدین به الیم پدو خود خود بلکه کیش اسمعیلی را یکسو نهاده خود را مسلمان خواند و با خلیفه عباسی «الناصر الدین الله» روابط دوستانه بار کرد، مادرش را بمکه برای زیارت فرستاد و علماء قروین را برد خود دعوت کرد تا اگر در کتابخانه او کتابی برخلاف مذهب سنت و عقیده اسلامی یافتند از بین ببرند و از این جهت معروف به «نومسلمان» گردید. در آن احوال چنگیز خان بنای ماحت و بار در حدود ماوراءالنهر و خراسان گذاشته بود. جلال الدین از دراطاعت درآمد و در آخر در سنه ۶۱۷ ناگهانی رحلت نمود وطن قوی می رود که او دامسوم کرده آمد.

پس از جلال الدین «نومسلمان» پسر ده ساله او علاء الدین را بجای پدر

نشاندند و چون سن پانزده سالگی رسید يك گوته ماحولياتی بر او عارض گردید که طاقت شپس احبار ناملائم را نداشت .

در زمان ابو ناصر الدین حکمران اسمعیلی قهستان، خواججه نصیر طوسی داند از خود جلب نمود و آن مرد بزرگ اخلاق ناصری را سام همین ناصر الدین برشته و تحریر در آورد ولی در سحۀ نانی خواججه دانشمند از آنکه دریاچه آن کتاب نفیس را بنام اسمعیلیان کرد، معذور بودن خود را بیان کرده است . علی ای حال ناصر الدین قهستانی خواججه را به الموت نزد علاء الدین فرستاد و رئیس اسمعیلیان قند و منزلت آن پررگوار را دانسته از او پذیرائی گرمی نمود .

بین علاء الدین و پسرش رکن الدین خورشاه که به ناشیسی خود معین کرده بود کدورت حاصل گشت و در آخر حسن مازندرانی شاید بتحریر يك حور شاه علاء الدین را بقتل رساند (۶۵۳)

چون خورشاه جای پدر بنسب برای اینکه حنای او معلوم نگردد، حسن مازندرانی را بقتل رسانید . در ایام ریاست او هلاکو صاحب ایران آمده قلع و قمع اسمعیلیان را مرقود فرض ساخت شرح افتادن قلاع اسمعیلیان بدست هلاکو و معرض شدن حکومت آنان در سلیم گردیدن حور شاه به هلاکو (تصویب خواججه نصیر طوسی) و کشته شدن او در ضمن تاریخ هلاکو خواهد آمد

فصل دهم

غوریان

ابتداء سلطت غوریان در سب معلوم نیست و همین توان گفت که در زمان سلطان محمود غوری ولایت غور فتح شد و حکمران آنجا «سوری» نام داشته است یکی از احلاف «سوری» موسوم با نام آئیس اسلام پذیرفت و چون سلطان محمود بن ابراهیم پادشاه عربین گشت ایالت غور را بحسین بن سام بمویض نمود و بعد از رحلت حسین پسران او علاءالدین حسن و سام و سوزی یا مهران شاه غوری از در مخالفت درآمدند و او را محبوس ساختند بحاجت هندو را بنامید و سوزی در غره برهسند حکومت غوریان بنام سام بن سوزی گوید زار الملک غور در گشت ولی بین راه رحلت نمود و علاءالدین در غور مستعلا حکم فرمود و میتوان این شخص را اولین امیر مقتدر غوریان دانست

در حسب اختلافی روایتین نام این پادشاه حسن یا حسین است ملقب بعلاءالدین در ابتداء حکم عمر مسائلی او غور بهرامشاه غوری که به هندوستان گریخته بود لشکری گرد

علاءالدین
حسن

آورده نظری عربین آمد «سوری» برادر علاءالدین را معلوم کرده او را بر گاوی نشاند و در شهر عربین بگردانید و به قتلش رسانید علاءالدین قصد غره کرد و چند مرتبه تا بهرامشاه بختگید و چون در غره مستوفی گشت ، هفت سینه زوریه پسر و عازت و کستن و سوختن مردان و به فقط عمارات غوریان را بسوزاند بلکه استخوانهای آل سکتکین (حر محمود غوری) را از هر ترفی آورده آتش زد ، نایبجات ملقب به جهان سوزد پس از آنکه این اعمال در غور بر گشت و علی چتری همدست شده با سلطان سحر شروع به مخالفت نمود ولی در جنگ سکندر

خورد و اسیر گردید . منجر پس از اینکه بر کیاست و درایت و طبع شعر او آگاه شد و پیرا انیس خود ساخت و در آخر حکمرانی غور را بدو مقوض نمود و علاءالدین بقیروز کوه آمده بست و بامیان را بگرفت و در سنه ۵۵۱ هجرت رحلت کرد .

محمد بن علاءالدین (سیدالدین) پس از پند بر سریر غور نشست و پادشاه نیکوسیرتی بود عمزادگان خود غیاثالدین و معزالدین را که پندرش بی سبب آهوارا بر تدارک افکنده بود مستخلص ساخت و ندیم خود کرد و پس از یکسال و کسری سلطنت در موقع جنگ باغرها در نتیجه غدر یکی از حواسب خود کشته شد .

ابوالفتح محمد بن سام از پادشاهان بزرگ و عادل غور است
غیاثالدین
 و چون بر جای سیفالدین نشست و قدرتی بهم رسانید عم او فخرالدین مسعود که حکمران بامیان بود قصد بلاد غور کرد . غیاثالدین بر او غالب آمد و فخرالدین اسیر گشت ولی غیاثالدین در حق عم خود کمال احترام و رأفت را نموده او را مجدداً به بامیان فرستاد غیاثالدین در ابتدا ملقب بشمسالدین بوده است و در سنه ۵۶۹ عزین را بگرفت و حکومت آن حدود را به برادر خود شهابالدین داد و در ۵۷۶ هرات را تصرف خود در آورد . سپس لشکر بشادپاخ پیشاپور کشید و آنجا را در سنه ۵۹۷ فتح کرد همجنس مرو را در قرضه اقتدار خود در آورد و در سنه ۵۹۹ داعی حق را نیک احابت گف مسجد جامع هرات از آثار او است

محمد بن سام که ملقب بشهابالدین یا معزالدین است برادر
شهابالدین
(محمد بن سام)
 اعیانی غیاثالدین بوده و در زمان او لشکر بهندوستان کشید و مولتانرا فتح کرد و دهلی را در قرضه اقتدار خود در آورد و

چون بخراسان در گسب حسرت فوت مراد رسید و صلکت او را بی حوریشاوندان خود بهسیم کرد و بهر خود در غریب رفت ، سپس قصد سلطنت محمد خوارزمشاه نمود ولی در جنگ شکست خورد و در صدد جمع آوری لشکر و دفع مخالفین بود که به دست یکی از اسمعیلیان کشته شد (۶۰۲)

پس از بهای الدین برادرزاده او محمود را در فیروز کوه عور
 بر سریر سلطنت نشاندند و در زمان او علیشاه تکش برادر
 سلطان محمد خوارزمشاه به غوریان پناهنده گشت و محمود
 بر حسب درخواست محمد خوارزمشاه و ازبیم آن پادشاه عرم نسلیم علیشاه را به
 خوارزمیان نمود و گروهی از اتباع علیشاه محمود را بقتل رساندند (۶۰۷)

محمود بن غیاث الدین

پس از محمود پسر بزرگترش سام را که چهارده سال بیش
 نداشت پادشاه کردند در سنه ۶۰۷ خوارزمیان فیروز کوه
 را بگرفتند و دولت عوردیان منقرض گردید ولی این طایفه
 مدتها در هندوستان حکمرمائی داشتند و حتی بعضی از علائق آنها به سلطنت
 رسیده اند شرح آن از حدود این تألیف خارج است.

انقرض دولت غزنویان

اولین امیر آخوند فخرالدین مسعود عم سلطان غیاث الدین
 محمد غوری است که در فوقی بآن اشاره شد و گفتیم پس از

امراء بامیان

اسارت عم خود مجدداً او را بامیان فرستاد

پس از فخرالدین پسرش شمس الدین محمد جای او نشست و مورد توجه
 سلطان غیاث الدین بود چون ایام عمر شمس الدین محمد سپری گشت فرزندش بهاء
 الدین قائم مقام او شد و فاضل مشهور فخر رازی رساله بھائیه را برای او نگاشته
 است. پس از فوت او که در سنه ۶۰۲ واقع گشت سلسله امراء بامیان منقرض گشت

فصل یازدهم

خوارزمشاهیان

نسب سلاطین خوارزم به انوشترکین غرجه میرسید که علامی بود ترکتراد اینشخص در روز گاه سلطان ملکشاه بن آل ارسلان مغرب گشت و منصب طشت داری یافت . پس از او پسرش قطب الدین محمد در سنه ۴۹۱ از طرف سلطان سحر که حکمرانی خراسان را در آن عهد داشت حاکم خوارزم گشت و خوارزمشاه لقب یافت و مرد نیک فطری بود اهل علم را دوست می داشت . چون وفات کرد پسرش اتسر قائم مقام او گردید

اسر در سنه ۵۲۱ جای پدر نشست و با اینکه مرد فاضل و خوش طبع بود نسبت به ولی نعمت خود سنجر مخالفت نموده علم یاغیگری برافراشت سبب قرب اسر در نزد سنجر آن بود که وقتی آن سلطان را مواضعه آمد اسر مستخلص صاحب ولی چون بخوارزم بر گشت از در عباد درآمد و سنجر محصور گردید بدو او بگوسد و در سنه ۵۲۳ سلطان اشکر بخوارزم کمید و اسر چاره جرفراز دید ولی پسرش فتلع دستگیر گردیده کشته شد پس از مرگ سنجر مجدداً اسر بخوارزم آمده عامل سنجر را خارج نمود و چون این سلطان در ۵۳۶ از قراحتائیان شکست خورد یاغی گری اسر بیشتر شد تا اینکه در سنه ۵۳۸ بازم سنجر قصد سرکومی او را نمود و اسر از در تملق و چاپلوسی در آمده عفو گردید ولی در باطن دس از اعمال خود بر نداشت و حتی ادیب صابر را که رسول سنجر بود در آب حیجور عرق کرد سنجر در سنه ۵۴۶ بجانب خوارزم آمد و قلعه هزار اسب را بگرفت و خوارزم را محاصره کرد اسر پیشکشها بدیم کرد و عندها فات خواست و بازم عفو سلطان شامل

ملک اسر

حالش گشت در سنه ۵۴۷ سلطان سنجری دست عرها اسیر گشت و اسارش بطول
 ایحامید اتسر با حواهر زاده سلطان منجر موسوم به رکن الدین محمود همصوب
 گشته خیالها در سرداش ولی سخراد اسارت مستحاص گشت و در سنه ۵۵۱ اتسر
 در حدود سابعیان دیگروپ

اپل ارسلان در زمان پدرش اتسر حکمرانی حندیاب و حوی
 او برود بخوارزم آمده حای پدر گرفت در زمان او
 قراحتائیان که بودائی مذهب بودند قصد کشور حوارزم کردند و اپل ارسلان بدفع
 شر آبان بر آمد که با گاه مریض گشته پس از هفده مال سلطنت بدرود حیات
 گشت (۵۶۷)

پس از اپل ارسلان پسر کوچک او سلطان ساه میازی مادرش
 حای پدر مسب و برادر بزرگتر او «نکش» در آن اذهاب
 در چند سر میبرد . چون بین این دو براند در ابتدای کار
 بصلاح خانمه بیاعب نکش نامساعدن قراحتائیان قصد حوارزم
 نمود سلطان ساه به بیاموز بگریخت و مادر سلطان ساه در دهستان بصب نکش افتاده
 بقتل رسید از اعاق بین نکس و قراحتائیان کدو زنی حاصل گشت . سلطان ساه
 موقع را معتم شمرده با آنطایفه هم دست گردیده و قصد حوارزم نمود نکش آب
 حیحجورا در معبر آبان انداخته راه را مسدود کرد و رئیس قراحتائیان چون دید
 اعاقی حوارزم طرفدار سلطان ساه نیستند در اجعت به و . يك فوج از اسکرپان حوزد
 را تحت امر او نگذاشت . حسیگ و حذال بین دو برادر ادامه داس و در سنه ۵۸۳
 نکش «سازیاچ» را بگروپ و سائل بعد بطوس آمد و بین دو برادر نهایی به وفاق
 مندل گشت در سال ۵۸۵ مجدداً بین دو برادر حسیگ در گروپ و نکس قهر اوسر حس
 را در قصه تصرف خود در آورد و حرات نمود ولی با رهم کار بصلاح خانمه یاب
 سپس در تعهیب شکایت فتلع اسایچ از طغرل امیر سلجوقی نکش طرفه عرای عربت
 نمود و قلعه طرک را درزی بگروپ درهما بحال سفید کرد سلطان ساه حوارزم را محاصره
 کرد و سایرین در ۵۸۹ عسازم حراسان شد و «کوتوان» سر حس مقابیح قلعه و

سلطان ساه
 و نکش پسران
 اپل ارسلان

عز این آشهر را به تکش داد و دست سلطان شاه را از آنحدود کوتاه نمود این خبر مدتی در سلطان شاه امر کرد که پس از چند روز از کثرت آندوه جهان قانی را بندود گفت و تکش سلطان بالاستعمال گردید

در حلال این صند طغرلی سلجوقی قلعه طبرک را درزی بگرفت و چنانچه در صومالیه سلجوقیان عراق شرح دادیم طغرلی در جنگ با تکش بدست و قلع ایماح کشته شد و تکش از ری بهمدان آمد و لشکر حلیفه ناصرالدین الله را معلوب کرد و امور عراق را باز معوم گردانید در سنه ۵۹۱ یوس جان سر تکش بغداد را شکست داد و باوجود اینکه تکش در صفای شکست خورد هند او کاسته شد چه در همانسال بازم لشکر حلیفه را معلوب کرد و صیفتش در عراقین بلند گردید تکش در آخر عمر «نوقر جان» را در صفای شکست داد و صمیم گرفت اسمعیلیان را سرکوبی نماید و قطب الدین محمد را به محاصره ترشیر ماه و صاحب در همان احوال (۵۹۶) تکش بندود حیات گفت

محمد حواری شاه از پادشاهان بزرگ و بدست این سلسله است چه با آنکه ممالک وسیعی را فتح نمود در سادت و لیاقت بخرج داد در آخر مصروف با حمله معلوب گردید و حسن او را بگرفت ما آنکه در کمال بدبختی و بهجاری در حریره

قطب الدین
یا علاء الدین محمد
خوارزمشاه

آسکون داعی حق را لیک اجابت گفت علاء الدین محمد سر تکش است و در ایام یند امور خراسان با وجود تکش هنگام محاصره ترشیر و سرکوبی اسمعیلیان حمر در حیات بدر رسید و بهجات حواریم روان شد و در همانسال (۵۹۶) در صند سلطان مستب خون شهاب الدین و عیاش الدین غوری حصر و هاب تکش بشدید لشکر بهر کسیده و در طوس قتل و عازب سوار نموده در سنه ۵۹۷ بساریاح آمدند و حتی تا گرگان و نظام سخته فرستادند لاسکیان محمد خوارزمشاه در همانسال شادریاخ را از غوریان بگرفتند و سر حرس رفتند آنجا را هم فتح کردند سپس حواریم نصر و هراب رفته آنحدود را در صحنه افتداز خود در آوزن اطرزی دیگر

عوریان هم راحت نبودند و لشکر آراسته عرم طوس کردند و در همان احوال عیاش‌الدین بن‌دود حیات گفت ولی امراء غور هرات و مرو را مجدداً بگرفتند. شهاب‌الدین عوری در مرو با لشکر خوارزم‌شاه مصاف داد و شکست خورد و باز هم آن شهر بدست خوارزمشاهیان افتاد و در سنه ۶۰۰ هرات هم فتح شد.

شهاب‌الدین عوری عیبت محمدشاه را از خوارزم معینم شمرده عازم آن‌حدود شد ولی کاری از پیش نبرد چه سلطان خود را بخوارزم رسانیده غوریان را در هرات است شکست فاحش داد و در آخر کار به صلح خاتمه یافت بدین نحو که سلطان متعرض کشور غوریان نشود و آنان هم طمع در متصرفات خوارزم‌شاه نمایند.

چون شهاب‌الدین عوری کشته شد گرفتار متصرفات آنها برای خوارزم‌شاه سهل گردید چه از یک طرف هر قطعه از کشور آنها بدست امیری افتاد و از طرفی دیگر اهالی و بعضی از متعزیزین عرات سلطان را بگرفتار آن‌حدود تشویق و تحریص مینمودند بنابراین طولی نکشید که خوارزم‌شاه مالک آن‌حدود گردید در همان اوقات مازندران از یک طرف و کرمان از طرف دیگر در تصرف خوارزم‌شاه درآمد.

در سال ۶۰۶ خوارزم‌شاه بجهاتی عرم سنجیره، اورا الهنر کرد بخارا و سمرقند را بگرفت و از حیث عومر نموده لشکر گورخان پادشاه قراختائیان را شکست داد (۶۰۷) و از آنجا بطرف هرات راه روت و حکمران آنجا گرچه در اول مخالفت نمود در آخر چاره جز تسلیم شدن ندید. شکست لشکر قراختائیان و استعزازس ماوراءالنهر انعکاس عظیمی بخشید و هیبت سلطان را زیاده از حد کرد چنانکه او را «طل الله» خواندند و اسکنند ثانی گفتند ولی فتح کشور قراختائیان ایران را هم‌جوار نامعولان کرد و سدی که بین این مملکت و آن طوایف وحشی بود از میان برداشته شد گرچه گورخان راحت بستسب و باز هم بین خوارزم‌شاه و قراختائیان جنگ در گرفت و بواسطه حیادت شعبه سمرقند و امیر دیگر که در موقع درم پشت کردند شکست بر لشکر خوارزم وارد آمد ولی اکثر بلاد منوخته در دست سلطان محمد باقی ماند.

در سال ۶۱۱ غریب در تصرف خواریز شاه در آمد و اتفاقاً در حرات آن شهر
 موآبلاسی از خلیفه بغداد دست آمد که دال مرتحریت غوریان و مخالفان خواریز شاه
 مورد سلطان اهلپار این مطلب حایر بدانست و لی کیمه در دل داشت تا آنکه ولاد آن
 اطراف را تا سرحد هندوستان صمیمه ملک خود کرد و پسر لایق خود **جلال الدین**
 را امیر آن حدود نمود پس برای انتقام از ناصر الدین الله خلیفه بغداد از علما فنوی
 گرفت که مستحق خلاف سادات حسینی میباشند و هر هر کس که از عیده بر آید
 واجب است آنرا خلیفه سازد آنگاه **علاء الملک** را که از کداز سادات بود نامرد
 خلاف کرد و قصد بغداد نمود (۶۱۴)

در همان حال **اتابک سعد** را در ری و **اتابک اربک** را در همدان شکست داد
 و چون به اسد آباد همدان رسید سرمای سختی رخ داد که اکثر چوپانان تلف
 شدند خواریز مساء تصور نمود که این سرما در آن سب است که او قصد خلیفه عباسی
 کرده تا بر این مراجعت اختیار نمود

با همه این احوال تصور نمیرود که خواریز مساء نکلی از حبال عرب خلیفه
 مصری گردید ولی عتازن همدان اوقات من خواریز مساء و چنگیز سبب کدورت
 حاصل گشت و منجر بحمله معول گردید
 خواریز شاه را چس گرفت و ولاد بنسب معولان و حنی ویران گردید و
 سادات **جلال الدین** سودی در حسد شرح این قصایا در فصل مربوطه به حمله معول
 خواهد آمد .

فصل دوازدهم

ادبیات و علوم و صنایع

آثار ایرانیان در زبان تازی

روح آریائی بر باد ایرانی، قوه تصور و خلاق این قوم، افکار علمی آنها، معارف پروری و صنعت دوستی بزرگان این ملت که زمان امور خلافت را در دست داشتند و حتی چندی حلقه را مطیع خود بمزدید مهمترین تأثیر را در تمدن اسلام داشته است چون مسلمین برای تحصیل قرآن و فهم آیات و معانی بلند آن ناگزیر از فرا گرفتن زبان عربی بودند طولی نکشید که این زبان در تمام ممالک اسلامی زبان علمی و ادبی گردید شعرا در غالب العاط عربی شعر میگفتند و نویسندگان و دانشمندان بدان زبان مطالب علمی و ادبی را برشته تحریر درمیآوردند تا آثار آنها در تمام بلاد اسلام خوانده شود و ناسایر دانشمندان بدان نحو بهادل افکار نمایند در فصل دوم نام چند شعر از شعرا و نویسندگان ایرانی در صدر اسلام برده شد و رحمت این ملت را در علم و ادب عربی بطور خلاصه بیان نمودیم ایک نام عددی از مساعیر و دانشمندان ایرانی که در میدانهای مختلف علوم و صنایع و آداب، آثار گرانمایی از خود بیادگار گذاشته اند در این فصل ذکر میشود و برای اینکه این مجموعه با اندازه ای جامع باشد چند سطر از شرح حال دانشمندی که در فصل دوم فقط بذكر نام آنها اکتفا شده خواهد بود

نظم عربی

بدر این شاعر نامی در حنگ محارستان اسیر گردید بشارد در حوالی بصره بدینا آمد و کور مادر زاد بود عمر خود را گاه

شارین بود

در بصره و زمانی در بغداد گذرانید . گویند این شاعر باطناً به آئین زردشت مستعد بود چه در ضمن اشعار خود آتش را تقدیس نموده و اشاراتی کرده است که مردم آن زمان او را «زندیق» خواندند و حتی مهدی خلیفه عباسی درباره او سوء ظن برد . بشار یعقوب بن داود وزیر خلیفه راهجو کرد و یعقوب فرصت غنیمت شمرده امر داد تا او را هفتاد تازیانه دهند و در اثر آن پشاز درس خود سالگی بندود حیات گمت (۱۶۶)

ابو نواس در راهوار در سنه (۱۳۹) از راه دایرانی بدنیآ آمد

ابونواس

تحصیلات خود را در بصره نمود و در دربار هارون و امین مقرب گشت. در هجو ید طولائی داشته و در سرودن اشعار عاشقانه ، مراثی ، قصاید راجع بشکار مهارت بخرج داده است . حافظه فوق العاده داشت و چون بسن پیری رسید دست از عیش و نوش برداشت و تقوی پرداخت و در این خصوص هم دارای اشعار زیبایی است .

ابراهیم فرسرش اسحق در فن غنا و مباحث آهنگهای موسیقی شهرتی بسزا دارند . پدر ابراهیم ماهان نام از فارس بعراق عرب مهاجرت کرد و ابراهیم در کوفه متولد گردید و موسیقی را در موصل بیاموخت و در این فن بقدری استعداد

ابراهیم و اسحق فارسی معروف بموصلی

داشت که برودی بزرگترین اسناد عهد خود گردید و در دربار مهدی و هارون الرشید مقرب شد

پسر ابراهیم اسحق در سنه ۱۵۰ متولد شد و جای پدر گرفت و درباره او معتصم خلیفه چنین گفته که هر وقت اسحق میخواند نظر من چنین می آید که مملکت من وسوسه تر میشود . اسحق در فقه و حدیث هم دست داشته و مأمور در حق او گفته است که اگر اسحق در فن عما شهرت بداشت من او را قاضی مینمودم زیرا کردار و رفتار او از قضاء آن عهد نهایت بیشتر است .

در دست متولد گردید ، چون سبکتکین آن شهر را فتح کرد ابوالفتح را در خدمت خود آورد این دانشمند در نظم و نشر ید طولائی داشته و مشهورترین قصیده او قصیده البستی است

ابوالفتح علی بستی

ادبیات و علوم ایرانیان در زمان نادر ۲۲۲

که چندین مرتبه شرح شده است در سنه ۳۹۹ در بخارا وفات کرد.

ابوالحسن درباخرز متولد گشت غیر از مرتبه شعر و شاعری

باخرزی یکی از علماء مذهب شافعی محسوب میشود، خط

ابوالحسن
علی باخرزی

هم خوب می نوشته مدتی از عمر را در دولت گذراند.

دوره زندگی او در فقر و غنا بگذشت و در مسافرت های خود دچار صعوبات و زحمات

روزگار گردید. کتاب ذمیه القصر که درباره یقیمه الدهر ثعالی است برشته تحریر

در آورده در سنه ۴۶۷ درباخرز در مجلس برمی مقتل رسید

ابوالمظفر محمد ابیوردی در ابیورد (در حران) بدینا آمده

ولی اصلا عرب و از طایفه بنی امیه است. اشعار او تصحیح سه

محمد
ابیوردی

عنوان مسموم شده عراقیات، سعدیات و وحیدیات و نیز کتابی

راجع تاریخ ابیورد و سابق نوشته که ازین دفته است ابیوردی در سنه ۵۰۷ در اصفهان

مسموم گردید

عمیدالدین در اسر (فارس) بدینا آمده و وزارت انساب

مظفرالدین سعد بن رنگی را داشته ابو بکر بن سعد او را

با تمام حیات مخصوص ساخت و در زندان رحلت نمود (۶۲۴)

اسد بن
نصر انزلی

عزل ریهائی از او بیادگار است که در زندان سروده

ابو اسمعیل حسن معروف بطغرائی ایرانی الاصل است و در

اصفهان متولد گردید این دانشمند نه فقط از شعرائی

طغرائی

معروف است بلکه در سیاست و تدبیر ملک ید طولائی داشته و وزیر سلطان مسعود

سلجوقی امیر موصل گردید پس از او با تمام بدینی کشته شد (۵۱۳) قصیده معروف

ولامیه المعجمه او است و در دیوانش حواحه نظام الملک معروف را بکرات مدح کرده

است

۱- سایر شعراء بزرگ اسلام غیر از آنچه در متن ذکر شده است .

مسلم بن ولید معروف بصریح انموار از موالی حابواة یکی از اصحاب است تولدش

در کوفه بوده و در سنه ۱۸۷ یا ۲۰۸ هجرت کرد

بقیه در صفحه بعد

ابو العتاهیه اهل حجاز است (موت ۲۱۳)

نثر مسجع و ادبی

پندش اهل خوارزم و مادرش طبرستانی خواهر طبری مورخ
مشهور است ، يك چند در حلب نزد سید الدوله پسر برد ،
سپس در بغداد خدمت ابوعلی بلعمی درآمد ، بعد از مدتی او را

ابوبکر
خوارزمی

هم ترك گفت و مدتی در نیشابور ، سیستان ، اصفهان و شیراز اقامت کرد . ابوبکر
در هجرت نمودن يك طولانی داشت از این جهت عتبی وزیر سلطان محمود غزنوی او را
گرفته برندان افکند و چون از حبس مستخلص گردید بگرگان رفت و طرف توجه

بقیه از صفحه قبل

ابن الرومی پدرش یونانی موده و در بغداد متولد شده است و پدر مختص حلبیه او
را مسوم کرد (۲۸۲)

البحتری ارقیله طی بوده و در سنه ۳۸۴ رحلت کرد .

هتیمی در کوفه متولد شده و در جوانی دهوی موت کرده ولی شکست خورد و او را
در زندان افکندند تا اینکه توبه کرد . مقام بلندی در شعر و شاعری دارد . در مراجعت از
خدمت عصفالدوله در شیراز بدست يك عنه قنطاع الطریق پندوی کشته شد (سنه ۳۵۴)

ابوالعلاء معری یکی از برترین شعراء و هیاسوف مشرب عالم اسلام است . اشعار
رباعی قرنها مورد توجه دانشمندان گشته و از نقطه نظر فلسفی حسه بدیسی دارد . قصاید
ایام جوانی از در تحت عنوان «مقلد المرنده» و اشعار دوره کهنولتشی بعنوان «لردم حالا یلرم»
است . این شاعر ویلسوف در معرزالعمان (سوریه شد لی) از قبیلگی رسی در سنه ۳۶۲ مدینا
آمده در سن چهار سالگی يك چشم و بعد چشم دیگرش نابینا گردیده

ابوالفرح محمد دمشق است و در فن شعر استعارات و تشبیهات زیاد نگارنده است
ابن المعلم (ابوالعالم) در دیک واسط بدینا آمده اشعار رباعی او را خاص و عام ارب
میسودند و عائذ بالای ماسر و درویشان در مجلس سماع خود آنرا میخواندند (فوت ۵۱۲)
شریف محمد (ابولیلی) شاعری است زبردست در بنیاد متواتر شده و از اخلاف
ابن عساکر است . در فن هزل سرائی استاد بوده . خواجه نظام الملک او را گرامی میداشته مؤلف
مجموعه قصص است تمام «المصاحح والماعر» در حدود دوهزار بیت (فوت او در کرمان در سنه
۵۰۴ واقع شد)

هبة الله (ابن سناء الملک) معروف القاضی الحمید است . از فصلاء عالم مقام مصر
بوده و در ادبیات مقامی ارجحیه داشته . صاحب دیوان «آداب الطراز» و «صوغ الفصول مجموعه
اشعاری است که از مکاتبات ادبی او استخراج کرده اند (فوت در قاهره سنه ۶۸۸) .

عمر بن القارض یکی از برترین شعراء صوفی مشرق عالم اسلام است در قاهره
تولد شده و هم در آن شهر وفات کرده (سنه ۶۳۲) دیوان او را که گنجینه اسرار عرفانی است
بواسط علی مرتب کرده است

شرف الدین محمد (النوسری) صاحب قصیده معروفه «فهیفة المردة» است که
در عالم اسلامی شهرتی سرار دارد و نکرات شرح شده (در مصر متولد و در سنه ۶۹۵ وفات نموده)

صاحب اسماعیل بن عباد گردید . وفاتش در سنه ۳۸۳ یا ۳۹۲ رخ داد . رسائلش در
شهر شہرتهی بسرا دارد .

بديع الزمان در همدان پدیا آمد و مدنی در اطراف بلاد
بمسافرت گذرانید وی دارای حافظه عربی بود . در نظم و
شرف قدرت مام داشته و با کمال سهولت و سرعت اشعار فارسی
را در قالب عربی در میآورد معامات حمیدی مجمه و عه ایست از حکایات کوچک با
اشاه ظریف و پراز کلمات مشکل ، وفاتش در چهل سالگی سنه ۳۹۸ در غر نه رخ داد .

بديع الزمان همدانی

نحو و علم اللغة

احتیاج بهم معانی قرآن و دانستن اصطلاحات مشکله ، و ترکیب آیات ، علم
نحو و لغت را توسعه داد

عالم فرانسیسی (ارست زبان) ثابت کرده است که اولین علماء اسلام در این
رشته مدیون مدرسه گند شاپورسد که در آن منطق ارسطو تدریس میشده است
علی ای حال در صدر اسلام دو مکتب بزرگ در بصره و کوفه پدید آمد

اهالی بصره محلوطنی بودند از ایرانی و عرب که به دوران مختلف صاحب
میرانیدند و در این شهر است که اولین مکتب علمی زبان عربی تأسیس شد گویند
مؤسس این مکتب ابوالاسود است ولی اولین دانشمند مشهور این مکتب ابو عمرو
بن العلاء است که در قرائت قرآن شہرتهی بسرا داشته و معلم حلیل اسب حلیل
بن احمد که او هم سمت معلمی سیویه را داشته یکی از استادان بزرگ آن مکتب
و تنظیم قواعد علم عروض را بنا و مسنون داشته اند حلیل دارای تألیفی است در
لعب موسوم به « کتاب العین » که در آن حروف بر حسب صوت تنظیم و ترتیب شده

۱ - ارجله در موصاف نام جریری از جمله مشهورتر است او محمد بن القاسم انجریزی
صاحب مقامات معروف در بصره مشرف شده و در سال ۵۱۵ وفات کرده . رسائلش در مکتب
را ادبیات دارد که از جمله است « درة الموائی فی ادعای الجوائی »

است. این دانشمند تألیف خود را در خراسان شروع کرده و پس از مرگش لیث بن مظفر آنرا خاتمه داد.

کمی بعد از تأسیس مکتب بصره مکتب کوفه ایجاد شد و در این مکتب بر بان منداول «ذئمه» بیشتر اهمیت میدادند تا به بعضی قواعد مصنوعی صرف و نحو. مؤسس آن را ابو جعفر محمد الرقّاسی معاصر با خلیل بن احمد میدانند و شاگرد این دانشمندان کسائی معروف است.

در قرن چهارم هجری که کوفه و بصره دیگر در مقابل بغداد اهمیتی نداشت دو مکتب سابق‌الذکر یکی گردیده تشکیل مکتب بغداد را داد. در اینجا بی مورد نیست بدانگاه معروف نظامیه شود که بهمت خواجه نظام الملک تأسیس گردید و اکثر مدرّسین و معلمین آن ایرانی بوده و مواد مختلفه شعر، علم‌اللفه، معانی بیان حکمت الهی و فقه در آن تدریس میشد.

ایرانیان در زبان عربی زحمات بی اندازه کشیده و مشهورترین دانشمندان آنها در نحو و علم‌اللفه از اینقراردند

سیویه اهل بیضاء فارس است. در سن ۳۲ سالگی به بصره آمد و تحصیلات خود را در آنجا با تمام رسانید تألیف مشهور او موسوم به **الکتاب حجت علمای نحو** است. در سن چهل سالگی نزدیک شیراز رحلت نمود (۱۷۷ یا ۱۸۰)

علی بن حمزه از شاگردان معروف رقّاسی و خلیل بن احمد است مدتی برای تحصیل زبان عربی خالص در میان عرب‌های بادیه بصره بود. کسائی یکی از هفت قراء کلام‌الله مجید است و یکطرف خواندن معصوم آورد هارون الرشید تربیت امین و مأمون را با او واگذاشت. این دانشمند رقیب سیویه بوده و در سن ۱۸۲ نزدیک ری رحلت کرده است کتاب و رساله فی **لحن‌العامه** از تألیفات اوست.

ابور کریا بن زیاد معروف به قراء شاگرد کسائی و ارحانواده دیلمی است مدتی در بغداد بتدریس نحو اشتغال داشت در

سال ۲۰۷ در سن ۶۳ سالگی در راه مکه رحلت نمود .

معمربن مشی ابوعمیده پسر و مادر ابوعمیده از یهودیان ایرانی بوده و در بصره متولد گردید و همدر آن شهر رحلت کرد . قریب دو بیست رساله در نحو و لغت عرب نوشته ولی چون شعوبی بوده و در یکی از تألیفات خود پسختی در عرب جمله کرد اهالی بعضی او را در دل گرفتند بقسمی که چون در سنه ۲۰۹ رحلت کرد خناره او را احدی متابع نمود یکی از شاگردان او ابونواس شاعر معروف است .

اخفش سعید بن مسعده معروف به اخفش اوسط در بلخ بدینا آمده و محتمل است ایرانی الاصل باشد . گرچه از مسیویه مسن تر بوده ولی بشاگردی او افتخار میکرده و تألیف آن دانشمند را محفوظ داشته است . وفاتش در سنه ۳۱۵ واقع شد .

قاسم بن سلام قاسم در هرات بدینا آمده و پدرش یونانی است مدتی در بصره و کوفه نرداصمی و کسائی و دانشمندان دیگر تحصیل کرده سپس مریی اولاد هرثمه حکمران حراسان گردید و هیجده سال قاضی کیلیکیه بود در زمان عبدالله بن طاهر بحر اسان رفت و مورد توجه او واقع گشت از تألیفات او یکی غریب المصنف است که برای نگارش آن چهل سال رحمت کشیده است . در سنه ۲۲۲ در مکه یامدینه وفات نموده است

سهل بن محمد ابو حاتم سهل اصلاً سیستانی است و مدتی در بغداد گذرانید کتاب معمر بن منسوب باوست همچنین تألیفی دارد موسوم به کتاب النخل ، ابن درید و معمر در اشاگردان او میباشند رحلت در ۲۵۰ .

ابن قتیبه ابو محمد بن عبدالله بن مسلم پدرش ایرانی و اهل مرو بوده ابن قتیبه در بغداد یا کوفه متولد گردید و نه فقط در علم نحو و لغت متبحر گشت بلکه در تاریخ و حدیث یکی از مشاهیر عصر خود گردید . کتاب عیون الاخبار ، کتاب المعارف ، ارب الکاتب ، طبقات الشعراء از تألیفات اوست وفاتش در ۲۷۶ در بغداد رخ داد .

احمد بن داود ایرانی الاصل است ، در ادبیات و جغرافی ، تاریخ و نجوم بد طولانی داشته . کتاب النوات که یکی از تألیفات اوست يك گویه کتاب ادبی است که مستخرجه آن

ابوحنیفه
دینوری

در خزانه الادب محفوظ مانده . کتاب «احصار الطوال» را از نقطه نظر ایران دوستی مرثیه تحریر در آورده و فاش در سنه ۲۸۲ و اقع شد .

کاتب و خوش نویس معروف بوده دارای تألیفی است موسوم به کتاب الالفاظ که راجع به لغات مترادف نوشته شده عبدالرحمن در سال ۳۲۰ در گذشته است

عبدالرحمن بن
اسحق همدانی

ابوالفضل هروی در هرات متولد شده و صاحب کتاب «مباحرات» است (رحلت ۳۲۸) .

ابوالفضل هروی

عبدالله جعفر معروف به ابن درسنویه اهل هسای فارس است و در ۳۴۷ در بغداد بدرود حیات گشت . شاگرد مسرد عالم

ابن درسنویه

حوی و لغوی مشهور است

حسن بن عبدالله اهل سیراف (در کنار خلیج فارس) بود پدرش «عبدالله» قبلاً «بهزاد» نام داشته و زردشتی مذهب بوده است . حسن مدتی به مسافرت پرداخت و چند گاهی در

حسن بن
عبدالله

عمان ، شوش و بغداد تحصیل علم و کمال نمود و علم اللغة را از «ابن درسد» بیاموخت با اینکه قریب چهار سال منصب فضاوی داشت در همان احوال بتدریس نحو میپرداخت و نیز ادرا و گونه گیری را خوش دانسته از دست خویش (استنساخ کتب) اعاشه میکرد و ناطقاً دارای افکار معتزله بود و در سنه ۳۶۹ وفات

نمود

ابوعلی حسن بن احمد در فسا متولد گردید و برای تحصیل در سن هیجده سالگی به بغداد آمد . مدتی دربار سیمب الدوله در حلب و بعد الدوله در شیراز گذراند . کتاب «ایضاح»

حسن بن احمد
فارسی

و «تکمله» را در نام عبدالدوله نگاشت و در سنه ۳۷۷ در بغداد رحلت کرد

ابو عبدالله الحسین ملقب به ابن خالویه دارای حافظه فوق العاده
ابن خالویه

بوده و در نحو و لغت نهایت تبحر داشته و اصلاً خوزستانی
 است در تحصیل علم حدیث هم رحمت کشیده و معلم این علم در مسجد مدینه
 بوده پس از آن بحاب رفت و در خدمت شعرای آن دیار درآمد یکی از تالیفات
 او کتاب «نیس» است راجع بمستثنیات لغات عرب (رحلت ۳۷۱).

ابو منصور محمد بن احمد در هرات بدینا آمد و در سمر مکه
ازهری
 بدست قرامطه اسیر گشت و پس از مدتی بوطن خویش برگشت
 کتاب «تهدیب اللغة» در معنی لغات عرب تألیف اوست. در سال ۳۷۰ در وطن
 خویش وفات کرد

ابو القاسم اسمعیل در طالقان بدینا آمد و وزیر مؤیدالدوله
صاحب بن
عماد
 و بحرالدوله دیلمی بوده. اهل علم و هنر از جوان احسان
 او بهره مند بودند و در ترویج فضل و کمال نهایت حدیث
 می نمود شخصاً هم در علم و ادب مقامی ارحمنند داشته اشعار و رسائل او موضوع کتاب
 «کافی الکفای» است همچنین کتابی در معانی لغات عرب در هفت مجلد مرثیه
 تحریر در آورده موسوم به «محیط» که جلد سوم آن موجود است این دانشمند در
 سنه ۳۸۵ بدرود حیات گشت

ابو الحسن احمد مدنی در همدان تدریس میکرد و بدیع الزمان
ابن فارس
رازی
 از شاگردان اوست. بحرالدوله دیلمی او را برای تربیت
 پسر خود ابوطالب مری طلبید از عجایب آنکه این مرد
 ایرانی طرفدار جدی عرب بوده «محمل فی اللغة و فقه اللغة» تألیف اوست در
 سنه ۳۹۵ در ری وفات کرد

احمد اهل هرات و شاگرد ازهری بوده کتاب «غریب»
احمد بن
محمد هروی
 راجع باصطلاحات مشکل قرآن و حدیث تألیف اوست
 (رحلت ۴۰۰)

باب اول

حسن بن محمد نیشاپوری گذشته از اینکه در معنی کلمات و اصطلاحات مشکل قرآن و حدیث رحمت کشیده «المجسطی» بطلمیوس را هم شرح کرده (رحلت ۴۰۶).

حسن بن
محمد نیشاپوری

ابومنصور در نیشاپور متولد گردید، مهمترین تألیفات او از اینصورت است: «یثیمة الذهر فی معانی اهل العصر» (راجع به تذکره شعرای عصر خود) لطائف المعارف (مجموعه ایست

ابومنصور
عبدالمملک النعالمی

از حکایات و اطلاعات) فیه اللغة (کتاب لغات مترادف) لطائف الصحابه و التابعین (بعضی از کلمات حکمت مرحام صحابه و تابعین). این دانشمند رسالات و کتب متعددی در نحو برشته تحریر در آورده است. کتاب «العرب» که یک قسمت آن راجع به تاریخ قدیم ایران است منسوب به اوست (رحلت ۴۲۹).

ابوالحسن ایرانی الاصل است ولی عمر خود را در مصر گذرانده و در دیوان قاهره اشتغال داشته و پس از مدتی دست از این شغل برداشت و بخدا پرستی پرداخت. کتاب «المقنعه» در نحو تألیف اوست (رحلت ۴۷۰).

ابوالحسن طاهر بن
یاناشاد

ابوبکر رساله‌ای در عوامل نحو نوشته که طرف توجه عموم طالبین گردیده و بکرات طبع و نشر شده است (رحلت ۴۷۱).

ابوبکر عبدالقاهر
مصرجانی

ابوالقاسم الحسین مؤلف معاصرات الادب و معرقات الالفاظ قرآن است (رحلت ۵۰۲)

ابوالقاسم الحسین

این دانشمند در تبریز متولد گردیده است علم حدیث را در صورت تحصیل نمود و علم اللغة را از ابوالعلاء معری فرا گرفت چندسال در مصر بتدریس اشتغال داشته سپس به بغداد آمد و مدرس مدرسه نظامیه گردید (رحلت ۵۰۲)

یحیی بن
علی الخطیب

معروف به «حارث الله» است در معشر (خوارزم) بدینا آمد در ایام جوانی مسافرت و تحصیل علم پرداخت و یکی از علمای معتزله است از جمله تألیفات او یکی تفسیر قرآن

ابوالقاسم
محمود زهمشری